

چون از این کتاب فقط یکپهزار نسخه چاپ شده است  
بهای آن ۳۴۰۰ ریال است

# تاریخ روابط روس و ایران

تکثیرش

محمدعلی جمالزاده



# تاریخ روابط روس و ایران

www.KetabFarsi.com

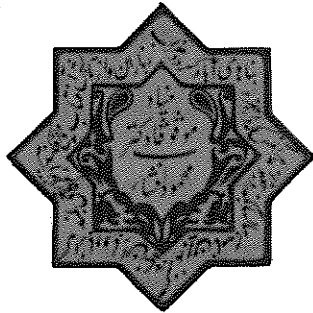


کتابخانه  
بهرام حسین زاده  
۱۳۵۸

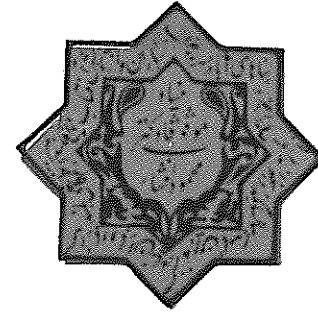
# تاریخ روابط روس و ایران

نگارش

محمد علی جمالزاده



www.KetabFarsi.com



# مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی

## موقوفات دکتر محمود افشاری روی

شماره ۴۲

هیأت بررسی و گزینش کتاب

دکتر یحیی مهدوی، دکتر سید جعفر شهیدی، دکتر جواد شیخ الاسلامی

ایرج افشار (سرپرست انتشارات)

تعداد ۲۰۰۰ جلد از این کتاب در مؤسسه میثاق جروفجینی

و در چاپخانه نقش جهان چاپ و صحافی شد

تهران ۱۳۷۲

## بنام پروردگار

### یادداشت واقف

**اول :** طبق ماده ۲۳ و قفسه اول مورخ یازدهم ۱۳۳۷ ه. ش. ( ... ) درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجله آینده در صورت احتیاج و احتمالاً دادن جوایز به نویسندگان شرح دستور این وقفنامه کرد.

**دوم :** هدف اساسی این بنیاد ملی طبق ماده ۲۵ و قفسه ... تعیین زبان فارسی و تکمیل مودت ملی در ایران میباشد. بنابراین کتبی که با وجود این موقوفات منتشر شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و غیر اینها باشد و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیک مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.

**سوم :** طبق ماده ۲۶ و مقصداری از کتب رسالات چاپ شد و با وجود این موقوفات باید بطور بدیه و بنام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه‌ها و مراکز علمی عمومی ایران خارج از کشور و بعضی از دانشمندان ایران منتشر شود.  
کوشش دارد شود ...

**چهارم :** چون نظر بازگانی در انتشارات این موقوفات نیست تا حدی ممکن است به هم جایز است طبق ماده ۲۷ و قفسه ... هیچ کتاب رساله نباید کسر قیمت تمام شده و همچنین سلبی از اندازهای تمام شده با افزایش صدی دو تا بیست و قیمت گذاری شود ... این افزایش ۲۵ درصد بواسطه حداقل حق الزحمه فروشندگان و هزینه‌های است که برای پست غیر تحمل شود از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر شریکی که اید با جنبه تجاری ندارد و با مایاری شکرگامی بنمایند.

**پنجم :** بر اساس موافقت نامه دوم مورخ ۱۳۵۲، ۲، ۱۲، که میان آقایان آقا و دانشگاه طهران به امضا رسید، قسمتهای مهمی از رقبات مانند جایگاه سازمان لغت نامه و مؤسسه باستان شناسی، بطور رایگان دانشگاه طهران گران شد و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق ماده دوم در برای اجرای مفاد و قفسه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و

فکر کتاب تاریخی و لغوی راجع به ایران در دستشای کتب درسی، میباشد در اختیار دانشگاه تهران قرار گیرد  
و موصول نموده و بنام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

ششم : چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه و نیز از سوی  
این موقوفات که از طرف اوقف بعضویت کتبه آثار است بنیاد معین شده و باشد برای سرپرستی این  
امور جزو نشر کتاب انتخاب شود، در ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای اول  
است از طرف اوقف نیز بعضویت کتبه نامبرده معین شد و بسمت سرپرست انتخاب برقرار نمودند.

هفتم : چون نگارنده این سطور بواسطه کسری (۸۶ سال شمس) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی  
این کار بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب اوقف و ترجمه و خرید کتب غیر فرزند  
ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. درین چند سال اخیر هم که دو جلد از تألیفات خودم از طرف  
موقوفات بطبع رسیده و با کوشش سرپرستی می بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا  
ترجمه و نشر کتاب هستند متوجه شوند و مراجعت کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با  
این بنیاد یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک زبان می  
و ملی همه ایرانیان است، میباشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز بهر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشار یزدی  
آذرماه ۱۳۵۸ ه. ش.  
مستأجر

### تکمله سوم

کتبی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع می شود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف و قضانامه باشد. اگر  
حمة تألیفات و مجموعه هائی که به قلم واقف منتشر شده یا می شود صد درصد این مطابقت را ندارد، بسبب این است که  
واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشته، ولی زمانی که دارائی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب  
تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه هاست بعهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از  
گذشتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غائی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی  
ایران است در بر داشته باشد، کتبی که بوئی از «ناحیه گرائی» و «جدائی طلبی» و حکایت از رواج زبانهای خارجی بقصد  
تضعیف زبان دری، و دیگر چیزهای تفرقه آمیز و روشها و سیاستهای فتنه انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات  
طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه، چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ نامه فارسی که دایره مانند یعنی «انسیکلوپدی» باشد، و  
تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، در آمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می توان با اندوخته  
بانکی این موقوفات چاپ نمود بشرط اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولید بعد از ممات یا هر کس و  
دستگاهی که قانوناً قائم مقام آنها باشد.

در تکمله دوم (یادداشت واقف) منتشره در جلد سوم «افغان نامه» نگاهشتم که «کتب و رسالتی که با بودجه این  
موقوفات چاپ می شود باید منزه باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لافه  
بزهش تاریخی و ادبی و ایران شناسی...» و در پایان آن تکمله افزودم «بیم داشتم که مبدا چنین رسالتی سالها بعد از ما،  
نخواست و ندانسته، بوسیله این بنیاد چاپ شود پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود.»

عمده مخاطب این یاد آوریه بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود  
را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

تا زمانی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من ایرج افشار، که به رموز نویسندگی کاملاً آگاه  
می باشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود، و بعد از ما هم امید است که این روش  
ادامه یابد. انشاء الله.

اردیبهشت ۱۳۶۲

واپسین نوشته واقف

تکمله و تبصره

یادداشت واقف برای اطلاع نویسندگان

کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع می شود باید منطبق با نیت  
واقف و هدف و قضانامه باشد، و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و  
بوئی از ناحیه گرائی و جدائی طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه های محلی و زبانهای خارجی، بقصد تضعیف  
زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتابها و رسالات باید منزه باشد از روشهای تفرقه آمیز و سیاستهایی فتنه انگیز  
چه بطور مرموز و چه علنی. مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لافه بزهش تاریخی، نژادی یا  
ادبی و فرهنگی و ایران شناسی.

کتب تاریخی و ادبی «عالمانه» خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی بفارسی ترجمه می شود اگر دارای هر  
دو جنبه از سود و زیان باشد، باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود قسمت زیان بخش اگر ترجمه شود باید بقصد مبارزه  
و مقابله عالمانه با آن باشد نه جاهلانه، زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه «شاننازه» و هوجی گری. این بنیاد در  
انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. بگفته نظامی گنجوی:

## رقبات موقوفه و مصارف آن

### توضیح مقدماتی

شادروان دکتر محمود افشار در سالهای ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۱ بخش اعظم دارائی خود را بطوری که در وقفنامه‌های پنجگانه نوشته است وقف کرد و چون یکی از هدفهای اساسی او انتشار کتابهایی به منظور تحکیم وحدت ملی و تعمیم زبان فارسی بود مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی را به وجود آورد.

واقف در سال ۱۳۵۲ به ملاحظه وحدت منظوری که میان کارهای دانشگاه تهران و نیت خود دید قسمتی از رقبات موقوفات را به دانشگاه تهران سپرد تا آن مقدار از مقاصد مندرج در وقفنامه‌ها که با کارهای دانشگاهی متناسب است برآورده شود.

قسمتی از این رقبات (باغ و ساختمان) به مؤسسه لغت‌نامه دهخدا اختصاص یافت زیرا کارهای آن مؤسسه با مفاد ماده ۳۷ و وقفنامه مطبق است. قسمتی دیگر به مؤسسه باستانشناسی دانشگاه سپرده شده، زیرا پژوهش در مسائل تاریخی ایران یکی از منظوره‌های واقف (ماده ۲۵) است. این هر دو مؤسسه در حال حاضر در باغ موقوفات (باغ فردوس شمیران) مستقرند و از آن رقبات به رایگان استفاده می‌کنند.

جز این، محل کتابخانه‌ای که در ماده ۳۹ پیش‌بینی شده است با کتابهای موجود در آن به اختیار دانشگاه تهران گذاشته شد که محققان در رشته‌های تاریخی از آن استفاده کنند.

وضع سی و دو رقبه موقوفات و چگونگی استفاده از هر یک از آنها در حال حاضر به شرح زیر است:

### الف - در باغ فردوس شمیران

۱- ساختمان و باغی که برای بهبودستان پیش‌بینی شده بود (ماده ۳۵)، واقف در سال ۱۳۵۲ آن را با قرارداد برای استفاده رایگان سازمان لغت‌نامه دهخدا به دانشگاه تهران سپرده است. در سال ۱۳۶۹ شورای تولیت موافقت کرد که قسمتی دیگر از باغ به دانشگاه سپرده شود تا با تخریب بنای کهنه، ساختمان جدیدی برای مؤسسه لغت‌نامه دهخدا و مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی به سرمایه مشترک دانشگاه تهران و موقوفه ایجاد شود.

۲- ساختمان و باغ (ماده ششم و وقفنامه چهارم) که برای مدرسه ملی علوم اجتماعی و آکادمی ملی زبان و کتابخانه پیش‌بینی شده بود برای استفاده مؤسسه باستانشناسی و دایر نگاه داشتن کتابخانه به رایگان به دانشگاه تهران سپرده است. محل کتابخانه (طبقه اول همین ساختمان) براساس قرارداد منعقد شده با دانشگاه تهران مورد استفاده کتابخانه مؤسسه است.

۳- ساختمان بزرگ مشتمل بر دوازده دستگاه آپارتمان مسکونی و چهار باب مغازه: درآمد حاصل از اجاره دادن آنها به مصارف مشخص شده (مواد ۱۳ تا ۲۸) در وقفنامه می‌رسد.

۴- ساختمان «متولی خانه»: همسر واقف در آن سکونت دارند.

۵- ساختمان «تولیت خانه»: طبق موافقت نامه واقف در اختیار دفتر مجله آینده قرار گرفته و اکنون یک طبقه آن دفتر موقوفه است.

۶- دو باب دکان در ساختمان کتابخانه برای اجاره دادن.

۷- مساحت عرصه رقبات واقع در باغ فردوس تجریش جمعاً ۱۰۲۳۹ متر است.

۸- هجده شماره تلفن (یک شماره در دفتر موقوفات، یک شماره در دفتر مجله آینده، دو شماره در متولی خانه، دو شماره در مؤسسه باستانشناسی، دو شماره در مؤسسه لغت‌نامه و بقیه در آپارتمانهای اجاره‌ای مورد استفاده است).

۹- پنج ساعت و پنجاه و سه دقیقه از مجری المیاه قنات باغ فردوس: به مصرف آبیاری باغ می‌رسد.

### ب - در خیابان آفریقا (جردن) نزدیک تقاطع میرداماد و جردن

۱- سه قطعه زمین متصل بهم بمساحت ۵۸۸۵ متر: طبق موافقت قبلی و تأیید شورای تولیت برای ایجاد ساختمان

دبستان اختصاص یافت و به وزارت آموزش و پرورش به اجاره واگذار شد و اینک دبستان دکتر محمود افشار در آن دایر است.

چون نتوان راستی را درج کردن دروغی را نسیبید خرج کردن برای چاپ و انتشار کتب و رسالات نه تنها هزینه و حق‌الزحمه نمی‌خواهیم، بلکه بسبب اهمیت و فوق‌العاده سودمند بودن کتاب جایزه نیز می‌پردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتابهای خود بطور مسلم ضرر مادی دارد، زیرا کمتر از ارزش تمام شدن (از کاغذ و چاپ و غیره) از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مرحوم «ملانصرالدین» باشد که تخم مرغ می‌خرید دانه‌ای دو شاهی، می‌پخت و رنگ می‌کرد و می‌فروخت یک شاهی! عقیده ما بر اینست که اگر در این سود ضرر مادی و مالی می‌کنیم سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می‌دهیم. این زبان را به حساب مصارف وقفی در راه «ایده آل» و هدف ملی خود محسوب می‌داریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکمله‌های منتشر شده در ابتدای کتابهای این بنیاد که اضافات و تفاوتی با هم دارد توجه فرمائید.

دکتر محمود افشار

آذر ماه ۱۳۶۲

### نظر واقف درباره جایزه‌های ادبی - تاریخی

گراس ۷۸/۸/۴

جوایز - جوایزی که در این موقوفات تعیین شده نیز مانند سایر امور آن پیرامون هدف آن است: تکمیل وحدت ملی بوسیله تعمیم زبان فارسی یعنی کتب و رسالات و مقالات و اشعاری که در پیرامون این هدف نوشته شود، خواه به زبان فارسی خواه به زبانهای دیگر، خواه بوسیله ایرانیان یا ملل دیگر، خواه در خود ایران، خواه در خارج می‌تواند نامزد دریافت جایزه گردد. برای این کار آیین‌نامه‌ای باید تهیه شود. اجمالاً اصول آن را یادداشت می‌کنم. (دنباله مطلب نانوخته مانده است).

### جایزه‌های داده شده

۱۳۶۸ - دکتر نذیر احمد، دانشمند هندی، استاد بازنشسته دانشگاه علیگره (هندوستان)

۱۳۶۹ - دکتر غلامحسین یوسفی، دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه فردوسی (مشهد)

۱۳۶۹ - دکتر امین عبدالمجید بدوی، دانشمند مصری، متخصص ادبیات فارسی

۱۳۷۰ - دکتر محمد دبیرسیاقی، دانشمند ایرانی

۱۳۷۰ - دکتر ظهورالدین احمد، دانشمند پاکستانی، استاد بازنشسته دانشگاه پنجاب (لاهور)

۲- یک قطعه زمین به مساحت ۱۱۰۰ متر در کنار رقبه پیشین: طبق تصمیم شورای تولید برای احداث تأسیسات دانشگاهی اختصاص یافته و به دانشگاه صنعتی امیرکبیر واگذار شده و اکنون در حال احداث ساختمان برای ایجاد استخر سرپوشیده و کتابخانه است.

ج - در مبارک آباد بهشتی (شهر ری)

۱- اراضی مزروعی به مساحت ۳۸۲۰۷۰ متر مربع که طبق قانون مصوبه مجلس شورای اسلامی به ملکیت و تصرف موقوفات بازگشته فعلاً در اجاره به زارعان صاحب نسق است. اما براساس تصمیم شورای تولید و عقد قرارداد مقدار ۲۷۰۵۱۴ مترمربع جهت خانه سازی برای فرهنگیان به شرکت تعاونی مسکن فرهنگیان شهرستان ری به اجاره واگذار شده و بقیه (بالغ بر ۱۱۱۵۵۶ متر) به حالت پیشین باقی است.

۲- یک قطعه باغ به مساحت ۳۵۱۸۱/۵۰ مترمربع با حفاقه رودخانه کرج طبق موافقت نامه واقف به دانشگاه تهران سپرده شده. براساس پیشنهاد دانشگاه تهران و تصویب شورای تولید اکنون مقرر است دانشگاه تهران پس از دریافت موافقت مقامات مسئول در آن به خانه سازی برای دانشگاهیان اقدام نماید.

۳- یک قطعه زمین به مساحت ۱۵۲۰ متر متصل به آن باغ که طبق ماده ۳۱ و قفنامه برای گورستان دانشمندان ایرانی و متولیان بود به مناسبت مجازنویس دفن در محدوده شهری، شورای تولید موافقت کرده است این رقبه به رقبه ریف دوم منضم باشد.

د - در یزد

شش دانگ یک قطعه باغ و ساختمان در طرزجان بیلاق مشهور یزد که به اختیار وزارت آموزش و پرورش قرار گرفته و دبستان به نام محمد افشار (برادر واقف) در آن ایجاد و تولید آن به همان وزارتخانه واگذار شده است..

مصارف موقوفه

۱- تألیف، ترجمه و چاپ کتب و رسالات مربوط به لغت و دستور زبان فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ صحیح و کامل ایران (ماده ۲۵ تا ۲۸ و قفنامه). تا زمان حیات واقف پانزده جلد انتشار یافته بود.

۲- کمک به انتشار مجله آینده از راه خریداری سالیانه ده درصد از تعداد چاپ شده آن مجله، برای اهداء رایگان به دانشمندان، و ایران شناسان و کتابخانه های کشورهای مختلف (ماده ۳۳ و قفنامه اول و ماده ۴ و قفنامه پنجم).

۳- اعطای جوایز جهت تشویق دانشمندان، دانش پژوهان و شعرا و نویسندگان بالاخص به بهترین نویسندگان و شاعران مجله آینده (ماده ۳۴ و قفنامه). از سال ۱۳۶۸ دادن جایزه آغاز شده است.

۴- اهدای مقداری (حد اکثر ۱۵٪ از انتشارات موقوفه به کتابخانه های کشور و خارج از کشور و دانشمندان ایرانی و ایرانشناسان خارجی (ماده ۲۶ و قفنامه).

انتشارات و یادداشت واقف

یادداشت مرحوم واقف درباره سیاست و هدف انتشارات موقوفه و تکمله های آن درباره نحوه انتشار کتابهایی که درین مجموعه می باید به چاپ برسد، به خواسته و تأکید آن مرحوم همیشه به چاپ می رسد تا خوانندگان از هدف و منظور واقف در بنیادگذاری موقوفه و چگونگی مصارف آن آگاهی بیشتر به دست آورند.

شورای تولید، پس از وفات واقف (که خود نخستین متولی بود) مقرر داشت بنیاد موقوفات براساس و قفنامه و نیات واقف رأساً به اداره امور انتشارات بپردازد. بدین منظور آیین نامه اجرایی در اسفند ۱۳۶۵ از تصویب شورای تولید گذشت و برای گزینش کتاب، هیاتی مرکب از یک نفر از متولیان مخصوص و دو نفر از دانشمندان کشور به انتخاب شورای تولید تعیین شد.

### جایزه های ادبی و تاریخی

ماده ۳۳ و قفنامه اول - چنانچه درآمد موقوفات به مقدار قابل افزایش یابد واقف یا شورای تولید می توانند علاوه بر تألیف و ترجمه و چاپ کتب مبلغی از آن را تخصیص به جوایز برای تشویق دانشمندان و دانش پژوهان، نویسندگان و شاعران بدهند، بالاخص برای بهترین نویسندگان و شاعران در مجله آینده. بنابراین باید شعرا و نویسندگان را به سرودن اشعار و تصنیف قطعات نظم و نثر وطنی و ملی و اجتماعی، طرح اقتراحات و مسابقه ها و دادن جوایز از درآمد موقوفات تشویق و ترغیب نمود. تشخیص این امور در زمان حیات با واقف است که با مشورت دوستان مطلع خود انجام می دهد، سپس با هیئت شش نفره است که دو سوم از متولیان و یک سوم از هیئت مدیره شرکت مطبوعاتی آینده یا هرکس را که آنها و اینها به جایشان معین کنند، مرکب خواهد بود.

ماده ۵ و قفنامه پنجم - به سبب انحلال شرکت مطبوعاتی آینده آنچه در مورد تشخیص امور مربوطه بدان جوایز طبق ماده ۳۴ و قفنامه اول مورخ دیماه ۱۳۳۷ به عهده آن شرکت محول بوده از میان رفته و انجام آن امور منحصرأ به عهده واقف و سپس شورای تولید است که می توانند از اهل بصیرت یاری بخواهند.

### از آئین نامه های اجرایی مصوب شورای تولید

۱- در هر سال یک جایزه \* به نام «جایزه تاریخی و ادبی دکتر محمود افشار برای زبان فارسی و وحدت ملی ایران» به شخصی که دارای آثار شعری یا نثری برجسته یا تحقیقات ارزشمندی باشد و کاملاً با مقاصد واقف مطابقت داشته باشد، داده می شود.

۲- مقدار جایزه نباید از میزانی که هیئت مدیره در هر سال آن را تعیین و برای تصویب شورای تولید پیشنهاد می کند تجاوز نماید. در صورتی که درآمد موقوفه در سال برای دادن تعداد بیشتری جایزه کفایت داشته باشد شورای تولید تعداد جوایز مخصوص آن سال را معین خواهد کرد.

۳- در صورتی که کسی حائز دریافت جایزه در یک سال نباشد مبلغ جایزه به حساب موقوفه منظور خواهد شد.

۴- برنده جایزه منحصراً براساس رسیدگی به گزارشها و پیشنهادهایی که توسط اعضای هیأت رسیدگی و یا سرپرست انتشارات و جوایز در حیات رسیدگی طرح خواهد شد تعیین می شود. هیچ گونه اعلام قبلی برای اطلاع داوطلبان ضرورت ندارد.

۵- سرپرست انتشارات و جوایز موظف است در هر سال گزارشی که حاوی دلایل و جهات لازم در مورد شایستگی شخصی که می تواند برنده جایزه باشد به هیأت رسیدگی ارائه نماید.

۶- در انتخاب دانشمندان کشورهای خارجی در صورت تساوی شرایط، اولویت با دانشمندان کشورهای قلمرو زبان فارسی است.

۷- در مورد دانشمندان خارجی که برنده جایزه شوند مراتب باید به اطلاع وزارت امور خارجه برسد و از آن طریق اقدامات لازم معمول گردد.

۸- به برنده جایزه منثوری که گویای جهت دریافت جایزه است به امضای رئیس شورای تولید و رئیس هیئت مدیره و سرپرست عالی در محل موقوفات در روز سالگرد فوت واقف ضمن مراسم پذیرائی داده خواهد شد. ضمناً گزارش آن در جرید و مجلات ادبی و رسانه های گروهی اعلام و جزوه ای هم که گویای اطلاعاتی درباره شرح حال واقف و نیات واقف و شرح حال برنده جایزه باشد منتشر خواهد شد.

۹- جایزه به تناسب ارزش خدمات ادبی و تاریخی برنده آن عبارت خواهد بود از:

الف - جایزه نقدی.

ب - چاپ یکی از تألیفات برنده جایزه و یا کمک به انتشار تألیف او. درین مورد باید در کتاب مذکور به عبارت مناسبی قید شود که کتاب از محل اعتبار جایزه دکتر محمود افشار طبع شده است.

ج - نام گذاری یکی از انتشارات موقوفه دکتر محمود افشار به نام برنده جایزه.

د - چاپ مجموعه مقالات تحقیقاتی مرتبط با زبان فارسی و یا تاریخ ایران به نام برنده جایزه مانند آنچه «جشن نامه» یا «نامواره» گفته شده است.

ه - خرید مقداری از اثر برنده جایزه در صورتی که شخص بمناسبت اثر مذکور برنده شده باشد.

و - تشکیل مجامع تحقیقاتی و ادبی و فرهنگی به نام برنده جایزه و به ریاست او در زمینه مسائل زبان فارسی و تاریخ ایران.

### بنیاد موقوفات

#### دکتر محمود افشار یزدی

\* شورای تولید بعداً آن را به دو جایزه تغییر داد. یکی برای دانشمندان ایران و دیگری برای دانشمندان خارجی.

## فهرست انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

- ۱- سیاست اروپا در ایران (به زبان فرانسه)  
تجدید چاپ از روی چاپ ۱۹۲۱ برلین
- ۲- مجله آینده، جلد اول (چاپ سوم)
- ۳- مجله آینده، جلد دوم (چاپ سوم)
- ۴- مجله آینده، جلد سوم (چاپ دوم)
- ۵- مجله آینده، جلد چهارم (چاپ دوم)
- ۶- گفتار ادبی (کتاب اول: مباحث ادبی)
- ۷- گفتار ادبی (کتاب دوم: اشعارواقف و دیگران)
- ۸- سیاست اروپا در ایران (تألیف دکتر محمود افشار)،  
با مقدمه و پیوستهای تازه از مؤلف درباره قرارداد  
۱۹۱۹ و سید حسن تقی‌زاده و علی‌اکبر داور
- ۹- افغان نامه (جلد اول)
- ۱۰- افغان نامه (جلد دوم)
- ۱۱- زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران
- ۱۲- زبان دیرین آذربایجان
- ۱۳- افغان نامه (جلد سوم)
- ۱۴- تاریخ و زبان در افغانستان
- ۱۵- سفرنامه و دفتر اشعار (چاپ دوم)
- ۱۶- پنج و قفنامه (این کتاب رایگان است)
- ۱۷- ایران از نگاه گوینو
- ۱۸- نامواره دکتر محمود افشار، جلد اول (۳۸ مقاله)
- ۱۹- نامواره دکتر محمود افشار، جلد دوم (۳۰ مقاله)
- ۲۰- نامواره دکتر محمود افشار، جلد سوم (۲۴ مقاله)
- ۲۱- نامواره دکتر محمود افشار، جلد چهارم (۴۴ مقاله)
- ۲۲- فرمانروایان گمنام (جلد اول)
- ۲۳- نامواره دکتر محمود افشار، جلد پنجم (۳۷ مقاله)
- ۲۴- وهرود و ارتک (جستارهایی در جغرافیای اساطیری  
و تاریخی ایران شرقی) از ژرف مارکوارت
- ۲۵- زبان فارسی در آذربایجان (مجموعه مقالات)
- ۲۶- اسناد محرمانه قرارداد ۱۹۱۹ (جلد دوم)
- ۲۷- گنجینه مقالات (جلد اول: مقالات سیاسی یا سیاستنامه جدید)
- ۲۸- گزارش سفارت کابل (سفرنامه ابوالحسن قندهاری)
- ۲۹- تاریخ روابط بازرگانی روس و ایران (نوشته ماروین انتنر)
- ۳۰- فلسفه اشراق به زبان فارسی (از اسمعیل ریزی، قرن هفتم)
- ۳۱- ایران در روزگار شاه اسمعیل و شاه طهماسب  
(از امیرمحمود بن خواندمیر)
- ۳۲- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخ او

- ۳۳- عین الوقایع، تاریخ افغانستان (از محمدیوسف ریاضی هروی)
  - ۳۴- گفتارهای فرهنگی و اجتماعی
  - ۳۵- گنجینه مقالات (جلد دوم: ادبی و اجتماعی)
  - ۳۶- شاعران همعصر رودکی
  - ۳۷- نامواره دکتر محمود افشار، جلد ششم، (۳۳ مقاله)
  - ۳۸- سرایندگان شعر فارسی در قفقاز
  - ۴۰- ادبیات فارسی در هندویان (تألیف دکتر سیدعبدالله استاد فقید پاکستانی ترجمه دکتر محمداسلم خان  
دانشگاه دهلی)
  - ۴۱- زبان فارسی در آذربایجان (جلد دوم)
  - ۴۲- تاریخ روابط ایران و روس
  - ۴۳- خلد برین از محمدیوسف واله اصفهانی
  - ۴۴- آذربایجان و آران
- تصحیح محمد آصف فکرت  
تألیف دکتر غلامعلی رمعی آدرخشی  
تألیف دکتر محمود افشار  
تألیف احمد اداره چی گیلانی  
تألیف عزیز دولت آبادی  
سیدمحمدعلی جمالزاده  
به کوشش میرهاشم محدث  
دکتر عنایت‌الله رضا

## زیر چاپ و در دست آماده سازی

- ۱- ممالک و مسالک (ترجمه کهن دیگر از متن مسالک و ممالک اصطخری): به کوشش ایرج افشار
- ۲- نامواره دکتر محمود افشار (جلدهای هفتم و هشتم)
- ۳- نامه‌های دوستانه (از دکتر مصدق، تقی‌زاده، محمدقزوینی، اللهیار صالح و دیگران به دکتر محمود افشار)
- ۴- بلوچستان در دوره قاجار: از عبدالرضا سالار بهزادی
- ۵- نامه‌های خان احمدخان گیلانی: تصحیح فریدون نوزاد
- ۶- قلمرو زبان فارسی (مجموعه مقالات)
- ۷- کاشان: اللهیار صالح
- ۸- زبان فارسی در شعر فارسی
- ۹- فرمانروایان گمنام: از پرویز اذکانی (جلد دوم)
- ۱۰- معاهدات و قراردادها: غلامرضا طباطبائی
- ۱۱- دیوان اشرف مازندرانی: تصحیح دکتر حسن سیدان
- ۱۲- نوشته‌های ادبی، تاریخی: غلامرضا رشید یاسمی

تألیف غلامرضا رشید یاسمی



## شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوانعالی کشور - وزیر فرهنگ - وزیر بهداشتی (رئیس شورای تولیت) - رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان اول هر یک از آنان طبق ماده ۲).

متولیان منصوص

در هر مورد ابتدا نام متولی منصوص که در وقفنامه است آورده شود و سپس به ترتیب تاریخ نام کسی که به انتخاب متولی منصوص پیشین به جانشینی معین شده است.

- ۱- مرحوم الهیار صالح (منصوص در وقفنامه، از ۱۳۴۱) - دکتر مهدی آذر - دکتر یحیی مهدوی - دکتر منوچهر مرتضوی.
- ۲- مرحوم حبیب‌الله آموزگار (منصوص در وقفنامه، از ۱۳۴۱) - دکتر جمشید آموزگار - دکتر علی محمد میر (از اسفند ۱۳۶۴) - دکتر حسین نژادگشتی.
- ۳- مرحوم دکتر محمدعلی هدایتی (منصوص در وقفنامه، از ۱۳۴۱) - دکتر جواد شیخ‌الاسلامی (از سیزدهم آذر ۱۳۶۳) (نایب رئیس شورای تولیت به انتخاب شورای تولیت).
- ۴- بهروز افشار، به انتخاب واقف، از چهاردهم اردیبهشت ۱۳۴۸ [دبیر شورای تولیت به انتخاب شورای تولیت طبق ماده ۷].

متولیان منسوب (فرزندان)

- ۵- ایرج افشار (طبق ماده ۲ وقفنامه‌ها) [بازرس و سرپرست عالی موقوفات به انتخاب شورای تولیت طبق ماده ۷].
- ۶- مهندس نادر افشار (طبق وقفنامه‌های ۴ و ۵).

بازرسیان موقوفات

آقای دکتر محمد رحیمیان رئیس دانشگاه تهران - ایرج افشار.

هیأت مدیره

به انتخاب شورای تولیت طبق ماده ۸ برای مدت سه سال از مهرماه ۱۳۶۹.

دکتر سید جعفر شهیدی، استاد دانشگاه تهران و رئیس مؤسسه لغتنامه دهخدا و رئیس سازمان گسترش زبان فارسی.

دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، استاد دانشگاه تهران و عضو شورای تولیت: جانشین رئیس هیأت مدیره.

نعمت‌الله فیض بخش: مدیر عامل.

دکتر محمد ذوالریاستین، از سازمان لغتنامه دهخدا: دبیر.

نظام‌الدین شفائی نیایی: از دانشگاه تهران: خزانه‌دار حسابدار.

هیأت گزینش کتاب و جایزه

دکتر یحیی مهدوی - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ‌الاسلامی - ایرج افشار (که طبق یادداشت‌های واقف و تأیید شورای تولیت سرپرست امور انتشارات است).

## یادداشت

سیدمحمد علی جمالزاده نویسنده نامور ایرانی، در سالهایی که مجله کاوه در برلین چاپ می‌شد بنا به تمایل سیدحسن تقی‌زاده، درباره روابط تاریخی میان ایران و روسیه به نگارش کتابی پرداخت که بخش بخش به همراه هر شماره از مجله کاوه انتشار می‌یافت و به مناسبت آنکه مبتنی بر مآخذ و مدارک اساسی بود بزودی شهرت گرفت و بعدها هم در نوشته‌ها و پژوهش‌های دیگران از مآخذ و منابع تحقیق شد. متأسفانه با تعطیل مجله کاوه جمالزاده نتوانست آن تاریخچه را به پایان برد و کتاب را تکمیل کند. مطلب رها شده ماند، ولی جمالزاده باگردآوری یادداشت‌های تازه امید می‌ورزید که روزگاری بتواند تاریخچه روابط ایران با روسیه را به دوره عقد قرارداد ۱۹۲۱ برساند. این آرزو هم تا زمانی که در سال ۱۳۵۵ اقدام به تجدید چاپ مجله کاوه گردید عملی نشد و آقای جمالزاده به اینجانب که از مباشران تجدید طبع کاوه بودم مؤکداً می‌فرمود از تجدید چاپ آن تاریخچه همراه کاوه خودداری شود تا ایشان کتاب را با فصولی تازه کامل کنند. سالها گذشت و این کار به پایان نرسید و چون همان مقدار از کتاب که نگارش یافته است از مباحث تاریخی و دیپلماسی مورد علاقه واقف این موقوفات است و مناسب دیده شد که در مجموعه انتشارات بنیاد موقوفه افشار به چاپ برسد از آقای جمالزاده اجازه خواسته شد که همانگونه که هست تجدید طبع شود و ایشان موافقت خود را اعلام کردند.

شاید بتوان گفت که بخش سیاست روسیه در ایران از کتاب سیاست اروپا در ایران نگارش دکتر محمود افشار تا حدودی مکمل این تاریخچه است و خوانندگان با مراجعه به کتاب مذکور می‌توانند بر تاریخ روابط میان ایران و روسیه تا دوره‌ای که تغییرات سیاسی و انقلابی و مرامی در روسیه پیش آمد آگاه شوند.

چاپ کنونی با حروفچینی جدید و تهیه فهرست اعلام توسط آقای محمد رسول دریگشت که علاقه‌مندی خاص به مباحث تاریخی دارد انجام شده است و بدین روی از زحمات ایشان سپاسگزاری می‌شود.

## گزارش

نویسنده شهیر ایران آقای سید محمدعلی جمالزاده، طبق موافقت نامه‌ای که در تاریخ ۲۳ مهرماه ۱۳۵۵ با دانشگاه تهران به امضاء رسانیده‌اند تمام حقوق ناشی از چاپ آثار خود را که تاکنون نزدیک به پنجاه جلد کتاب و رسالات و مقالات متعدد است به دانشگاه تهران واگذار کرده‌اند تا طبق بند ۴ آن موافقت نامه که عیناً در اینجا نقل میشود به‌مصرف برسد.

«الف» يك ثلث آن (درآمد) به مصرف خرید کتابهای مفید برسد و به مجموعه کتابهای اهدائی ایچانب به دانشگاه تهران در اختیار کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران قرار گیرد. اختیار و انتخاب این کتابها با تصویب هیأت امنائی خواهد بود که ترتیب تشکیل آن در ماده ۵ این مقاله نامه مقرر میگردد.

«ب» يك ثلث دیگر عایدات به دانشجویان ایرانی علاقه‌مند و مستحق و بی‌بضاعتی تعلق خواهد گرفت که به تحقیقات ادبی و تاریخی مشغول خواهند بود. خواه در ایران و یا در خارج از ایران. به تشخیص هیأت امناء و با عنوان «بورس تحصیلی یا اعانه تحصیلی جمالزاده».

«ج» يك ثلث دیگر به يك مؤسسه خیریه از قبیل یتیم‌خانه و یا خانه مساکین سالخورده داده خواهد شد به شرط آنکه در شهر اصفهان که زادگاه جمالزاده است واقع باشد، به تشخیص و ترتیبی که هیأت امناء اختیار خواهند فرمود.

بند ۵ مقاله نامه بدین شرح است:

«هیأت امناء مرکب خواهد بود از سه نفر که يك نفر را جمالزاده و یک نفر را دانشگاه و نفر سوم را آن دو نفر دیگر انتخاب خواهند فرمود.

«هیأتی که طبق این بند انتخاب شده است مرکب است از آقایان ایرج افشار، دکتر علی‌اکبر سیاسی و دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی.

اقدام آقای سید محمدعلی جمالزاده که ناشی از سعه صدر، دانش‌پروری و نوع دوستی است در خور قدردانی و تحسین است.

کتاب حاضر یکی از مجموعه تألیفات با ارزش آقای جمالزاده است که طبق ضوابطی که هیأت امناء چاپ مجموعه آثار سید محمدعلی جمالزاده با تأیید رئیس محترم دانشگاه تهران تعیین کرده است توسط موقوفات دکتر محمود افشار انتشار می‌یابد.

ایرج افشار دکتر جواد شیخ‌الاسلامی\* دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

\* پس از درگذشت مرحوم دکتر علی‌اکبر سیاسی، به جای ایشان آقای دکتر جواد شیخ‌الاسلامی انتخاب شدند.

## فهرست مندرجات

صفحه	تاریخ روابط روس و ایران (قسمت اول)
۱۹	- قدیم‌ترین روابط روس و ایران
۲۰	- اولین هجوم روسها به خاک ایران
۲۲	- دومین هجوم روسها به خاک ایران
۲۶	- سومین هجوم روسها به خاک ایران
۳۲	- چهارمین هجوم روسها به خاک ایران
۳۶	- گرفتن روسها شهر بردعه را
۳۶	- جنگ مرزبان با روسها و فتح و ظفر وی
۴۲	- روابط تجارتي مابین ایران و روس در عهد ساسانیان
۴۵	- پنجمین هجوم روسها به خاک ایران
۵۳	فهرست ضمیمه‌های قسمت اول
۵۵	- ضمیمه ۱: در باب ذکر «روس» در کتب قدیمه
۶۱	- ضمیمه ۲: نسخه بدل قطعه راجع به هجوم روسها در «تاریخ طبرستان» تألیف ابن اسفندیار
۶۲	- ضمیمه ۳: قراین تاریخی کونیک در تعیین تاریخ هجوم اول روسها

## تاریخ روابط روس و ایران

(قسمت اول)

سال ۲۹۷ تا ۵۷۰ هجری

- ۶۴ - ضمیمه ۴: طبرستان  
۶۹ - ضمیمه ۵: ۱- گرگان (جرجان)  
۷۰ - محاربه حسن بن زید علوی با کفار در دهستان  
۷۲ - ضمیمه ۶: آبگون  
۷۴ - ضمیمه ۷: قوم خزر  
۷۸ - ضمیمه ۸: متن عربی «مروج الذهب» درباره هجوم  
روسها به خاک ایران  
۸۰ - ضمیمه ۹: در باب دیوهای مازندران  
۸۴ - ضمیمه ۱۰: نقشه دریای خزر  
۸۹ - تاریخ روابط روس و ایران (قسمت دوم)  
۸۹ - از دوره سلاطین آق قویونلو و عهد صفویه تا اوایل  
آقامحمدخان قاجار  
۱۱۴ - شاه عباس کبیر  
۱۵۵ - شاه عباس دوم  
۱۶۱ - شاه سلمان  
۱۶۹ - شاه سلطان حسین و پتر کبیر  
۱۷۸ - شاه طهماسب دوم  
۱۸۰ - عهدنامه روس و عثمانی  
۱۸۵ - توضیحات و حواشی

## قدیم‌ترین روابط روس و ایران

(از سنه ۲۹۷ تا ۵۷۰ هجری)

قدیم‌ترین روابط بین ایرانیان و ملل اسلاو را که اسلاف روسها هستند شاید بتوان در روابطی دید که در موقع لشکرکشی داریوش اول هخامنشی در سنه ۵۱۳ پیش از میلاد مسیح به سواحل شمالی دریای سیاه (از بسارابی تا سواحل رودخانه دون یعنی در همان سرزمینهایی که بعدها پیش از مسکو و پترزبورگ مرکز سلطنت و اقتدار روس گردید) محتمل است تولید شده باشد<sup>۱</sup> ولی باید دانست که روابط حقیقی و تاریخی بین ایران و روس<sup>۲</sup> هم بسیار قدیمی و از هزار سال نیز متجاوز است چنانکه در ذیل مذکور خواهد گردید. چیزی که هست این روابط که با یک سلسله استیلا و تاخت و تاز از طرف روسها چه از طرف خشکی و چه از طرف دریای خزر آغاز می‌شود متصل و پیوسته نبوده و فقط گاهگاه اتفاق می‌افتاده و شرح آنها نیز اغلب در کتابهای تاریخ بطور بسیار مجمل و عموماً بدون تعیین تاریخ تحقیقی ذکر شده است و از این رو مورخین فرنگی برای غور در مطالب مذکور زحمتهای بسیار کشیده و برای چند صفحه مطلبی که از وقایع مربوط به روابط ایران و روس از آن دوره‌ها به دست است می‌توان گفت هزارها اوراق نوشته‌اند تا آنکه به تدریج راه فهم وقایع مذکوره روشن شده و تاریخ تحقیقی آنها هم کم و بیش معین گردیده است، ولی در اینجا از پرداختن به جزئیات و راه حلی که عموماً تاریخ‌نویسان فرنگی برای فهمیدن بعضی مشکلات تاریخی آن دوره‌ها بکار برده‌اند صرف نظر نموده و تنها به ذکر مطالب و کلیات قناعت می‌شود.

در کتابهای تاریخی که در دست است و نسخه‌های چاپی یا خطی آنها در کتابخانه‌های عمومی فرنگستان که همه کس را بدان دسترس هست موجود می‌باشد، اولین بار که سخن از تاخت و تاز و خروج روسها

در خاک ایران میرود در سال ۲۶۷ هجری است که تا حال که سنه ۱۳۳۸ مییاشد ۱۰۷۱ سال می شود و شرح این مسئله از قرار ذیل است:

### اولین هجوم روسها به خاک ایران

در «تاریخ طبرستان» تألیف محمدبن اسفندیار که در حدود سنه ۶۱۳ تألیف شده است در ضمن وقایع سال ۲۹۸ یا (۲۹۷)<sup>۳</sup> که چهارمین سال سلطنت احمدبن اسمعیل بن احمد بن اسد (۲۹۵ - ۳۰۱) دومین پادشاه سامانی است چنین می نویسد:

«آمدن روسان از دریا به تاراج طبرستان»

«در این سال شانزده پاره کشتی به دریا پدید آمد از آن روسان و به آبسگون شد که به عهد حسن (بن) زید روسان به آبسگون آمده بودند و حرب کرده بودند، حسن زید لشکر فرستاد و جمله را کشته. درین وقت به آبسگون و سواحل دریا بدانطرف خراب کرده و به تاراج داده بودند. و بسیار مسلمانان کشته و به غارت برده و ابوالفرغام احمدبن القاسم والی ساری بود. این حال به ابوالعباس نیشه مدد فرستاد و روس به انجیله که ماکاله می گویند آمده بود و شیخون بر سر ایشان برد و بسیاری را بکشت و اسیر گرفت و به نواحی طبرستان فرستاد تا سال دیگر روسان با عدد و انبوه بیامدند و ساری و نواحی پنجاهزار را سوخته و خلائق را اسیر برده و به تعجیل به دریا رفته تا به حد شیمرود به دیلمان رسیده و بعضی بیرون رفته و بعضی به دریا بود. گیلان شاه فرمود که شب به کنار دریا آمدند و کشتیها سوخته و آن جماعت را که بیرون بود کشته و دیگران که به دریا بود گریختند اما شروان شاه از آن حال خبر یافته به دریا کمین فرمود و تا آخر ایشان یکی را زنده نگذاشت و تردد روسان از این طرف منقطع شد.»<sup>۴</sup>

از این رو معلوم می شود که در آن اوقات در عرض مدتی که از ۴۹ سال متجاوز نمی شود روسها سه بار به تاراج سواحل جنوبی دریای خزر آمده اند:

۱- در آبسگون در عهد حسن بن زید علوی (۲۵۰ - ۲۷۰)

۲- در آبسگون در سال ۲۹۸

۳- در ساری و نواحی پنجاهزار تا حد شیمرود در دیلمان در

سال ۲۹۹.

نگارنده در ذیل در خصوص هر یک از این سه هجوم تا حد مقدور معلومات و تفصیلاتی علاوه می نماید تا فهم مطلب روشن تر گردد:

تفصیلات در باره هجوم اول - اولاً باید دانست که ارنست کونیک<sup>۵</sup> مورخ روسی که مخصوصاً در تاریخ قدیم روس خیلی تحقیقات نموده، بنا به قراینی که به دست آورده<sup>۶</sup> تاریخ این تاخت و تاز اول را در سال ۸۸۰ میلادی (از ۱۴ جمادی الأولى ۲۶۶ تا ۲۰ جمادی الأولى ۲۶۷ هجری) دانسته و اگر چنین باشد تاخت و تاز و ایلغارهای سه گانه مذکور در فوق فقط در ظرف مدت ۳۲ یا ۳۳ سال واقع شده است.

امروز بعضی سگه‌ها در همان نواحی آبسگون پیدا شده است که تاریخ آنها از ۲۶۷ تا ۲۶۹ است یعنی از زمانی است که سادات علوی که از سنه ۲۵۰ تا ۳۱۶ در طبرستان<sup>۷</sup> سلطنت کردند به گرگان<sup>۸</sup> هم دست یافته بودند و در کنار آن مسکوکات این آیه منقوش است: اُذِنَ لِلَّذِينَ يَقَاتِلُونَ بَأْنَهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ<sup>۹</sup> که تفسیر آن از این قرار است: اذن داده شد به کسانی که طرف تاخت و تاز بودند که جنگ کنند زیرا که ظلم به آنها شده بود و خدا آنان را فاتح خواهد کرد. و ممکن است که چون آبسگون در ساحل گرگان (جرجان) واقع بوده و این آیه هم در روی همان سگه‌ای منقوش است که تاریخ آن ۲۶۷ (به تاریخ میلادی همان ۸۸۰) می باشد انتخاب این آیه به مناسبت همان حمله روسها «کافر» باشد و در این صورت این خود باز می توان دلیلی بر تأیید ادعای کونیک بشود که حمله اول در سال ۲۶۷ واقع شده است.<sup>۱۰</sup>

مقصود از حسن بن زید که در فوق نام برده شده حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب مشهور بداعی کبیر (از ۲۵ رمضان ۲۵۰ تا ۳ رجب ۲۷۰ سلطنت نمود) سر سلسله سادات علوی است که از سال ۲۵۰ تا ۳۱۶ در طبرستان سلطنت نمودند.<sup>۱۱</sup>

آبسگون با الف ممدوده یا آبسگون با همزه مفتوحه که مورد این اولین حمله روسها گردید بندر مهمی بوده در مصب رودخانه گرگان در ساحل جنوب شرقی دریای خزر که در قدیم الایام به همین مناسبت دریای آبسگون خوانده می شده است. خواجه نصیرالدین طوسی و الغبیک آبسگون را در ۸۹ درجه و ۳۰ دقیقه طول (از جزایر خالدات) و ۳۷ درجه و ۱۵ دقیقه عرض شمالی نوشته اند که نزدیک به گمش تپه کنونی می شود. معلوم می شود در مقابل بندر آبسگون جزیره یا جزایری نیز به این اسم بوده است که سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه در موقع فرار از سپاه مغول بدانجا پناه برد و در همانجا در سال ۶۱۷ درگذشت



ولی آب بعدها این جزیره را فراگرفته و امروز دیگر اثری از آن باقی نمانده است.<sup>۱۲</sup>

### دومین هجوم روسها به خاک ایران

چنانکه در فقره منقول از «تاریخ طبرستان» در فوق دیده شد ابن اسفندیار در ضمن وقایع سال ۲۹۸ می نویسد: «در این سال شانزده پاره کشتی به دریا پدید آمد... به آبسگون و سواحل دریا الخ.» و این در حقیقت هجوم دوم روسهاست. چونکه چنانکه مذکور گردید بنا به همین فقره از تاریخ طبرستان ایلغار و خروج اول روسها در عهد حسن بن زید بوده است. در هجوم دوم روسها در شانزده کشتی دریای خزر را پیموده و به آبسگون وارد شده و آبسگون «و سواحل آن طرف دریا را» تاراج کرده و مخلوق زیادی نیز کشتند. ابوالضرغام احمد بن القاسم که والی ساری بود ابوالعباس را از پیش آمد با خبر ساخته، وی مدد فرستاد و به روسها که به انجیله یا ماکاله آمده بودند شیبیخون زدند و خیلی از آنها را کشته و خیلی هم اسیر گرفته به نواحی طبرستان فرستادند.

پیش از آنکه بشرح و تفصیل این هجوم پردازیم باید دانست که برای این هجوم دوم علاوه بر سند و مأخذ مذکور یعنی «تاریخ طبرستان» ابن اسفندیار سند دیگری هم در دست است که گفته ابن اسفندیار را تأیید می نماید، در صورتی که در خصوص حمله اول جز همان سند منحصر به فرد یعنی گفته ابن اسفندیار تا به حال متأسفانه سند دیگری دیده نشده است.<sup>۱۳</sup> سند دومی که در باره هجوم دوم در دست است بدبختانه خیلی مجمل است و تاریخ واقعه هم باز در آنجا به تحقیق معلوم نیست: در «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» تألیف سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین المرعشی<sup>۱۴</sup> که تألیف آن در سال ۸۸۱ به اتمام رسیده است پس از ذکر وقایع سال ۲۸۷ و ظهور سید حسن ناصر الحق یا ناصر کبیر (ابو محمد حسن بن علی بن عمر بن الاشرف بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب) و جنگهای او با احمد بن اسمعیل سامانی (۲۹۵ - ۳۰۱) اول بار در قلاس در نیم فرسنگی آمل و دوم بار در تُمَنگا<sup>۱۵</sup> چنین مسطور است:

«... سامانیان (پس از شکست خوردن در تُمَنگا) به سامطیر<sup>۱۶</sup> رفتند. سید بعد از چند ماه که در طبرستان بود باز به گیلان رفت و سامانیان هر چند وقت به طبرستان نواب و عمال می فرستادند. اصفهبدان با ایشان موافق بودند تا در آن میان جماعتی روسیان به کشتی نشسته بودند از دریا بیرون آمدند و در طبرستان

خرابی کردند. آل سامان به استیصال آنها سعی نمودند و بکلی آن قوم را برانداختند. سید ناصر<sup>۱۷</sup> مدت چهارده سال در گیلان به اجتهاد علوم مشغول می بود.»

و از این رو تاریخ این حمله دوم بین سنه ۲۸۷ و ۳۰۱ (۲۸۷+۱۴) می شود و تقریباً بطور یقین می توان گفت که این هجوم مذکور در این فقره همان هجوم دوم است که در سال ۲۹۸ (یا ۲۹۷)<sup>۱۸</sup> واقع شده چنانکه در فوق ذکر آن گذشت.

تفصیلات در باره هجوم دوم: اولاً باید دانست که مقصود از ابوالعباس که اسم وی در ضمن ذکر این هجوم دیده می شود و ابوالضرغام احمد بن القاسم والی ساری از وی در موقع آمدن روسها کمک خواسته بود، باید ابوالعباس احمد بن نوح<sup>۱۹</sup> باشد که از طرف احمد بن اسمعیل سامانی (از ۱۴ صفر ۲۹۵ تا ۲۳ جمادی لآخره ۳۰۱ سلطنت کرد) حکومت طبرستان یافت و تا هنگام مرگ یعنی تا صفر ۲۹۸ حکومت آن ایالت را داشت.<sup>۲۰</sup>

ولی پیش از آنکه از این مقوله بگذریم باید دانست که ظاهراً نظر به اختلافاتی که در خصوص بعضی از تاریخها در نسخه های «تاریخ طبرستان» تألیف ابن اسفندیار که منشأ ترجمه انگلیسی<sup>۲۱</sup> استاد براون و نسخه هائی که مأخذ تحقیقات دارن روسی مؤلف «کاسپیا»<sup>۲۲</sup> بوده است موجود می باشد مشکلاتی به میان می آید که مؤلف این سطور از حل قطعی آن عاجز و آنرا به عقل سلیم خود خوانندگان حواله می دهد: منشأ اختلافات مذکور این است که در شرحی که در تاریخ ابن اسفندیار راجع به اولین هجوم روسها به سواحل ایران موجود است تاریخ تحقیقی ذکر نشده و همین قدر مذکور است که «در این سال... الخ». از این جمله چنان استنباط می شود که مؤلف از وقایع یک سال مخصوصی صحبت می داشته است و «در این سال» مقصود همان سال مخصوص است، ولی همین که در صدد پیدا نمودن آن سال مخصوص بر می آیم گرفتار بعضی مشکلات می شویم که حلش آسان نیست.

در سطور پیش از فقره راجع به هجوم روسها ابن اسفندیار صحبت از درگذشتن اسمعیل بن احمد که اولین پادشاه سامانی است (از نیمه ربیع الآخر سنه ۲۸۷ تا ۱۴ صفر ۲۹۵ سلطنت کرد)<sup>۲۳</sup> می نماید. وی در حیات

خود پسر عمّ خویش ابوالعبّاس عبداللّه بن محمد بن نوح را که حکومت طبرستان بخشیده بود و ابوالعبّاس حکومت آن ایالت داشت تا آنکه اسمعیل بن احمد درگذشت و پسر وی احمد بن اسمعیل به تخت نشست (در ۲۳ جمادی الآخره سنه ۳۰۱). احمد سامانی مذکور پس از دو سال و چند ماهی از سلطنت خود در سال ۲۹۷ ابوالعبّاس را معزول و سلام ترک را بجای او به حکومت طبرستان منصوب نمود. سلام در غرّه آذرماه باستانی<sup>۲۴</sup> واقعه در ماه جمادی الاولی از سال مذکور (۴) وارد آمل شد و پس از چندی به مناسبت اجحافی که در باب مالیات به رعیت وارد، آورد اسباب شورش مردم آمل را فراهم آورد. مردم به اغوای ابومحمد زنواس ناصرآبادی بر او شوریده و وی آتش به بازار زد ولی بالاخره پس از سه روز و سه شب زد و خورد عاقبت از شهر فراری شد و دوره حکومت وی رویهمرفته ۹ ماه و ۲۲ روز می شد. پس از آن احمد بن اسمعیل سامانی ابوالعبّاس احمد بن نوح را حکومت طبرستان داد<sup>۲۵</sup> و در همین موقع است که ابن اسفندیار می گوید «در این سال شانزده پاره کشتی به دریا پدید آمد از آن روسان... الخ» و در آخر همان فقره می گوید که ابوالعبّاس احمد بن نوح در صفر ۲۹۸ وفات نمود. در این صورت اگر ورود سلام را به آمل در غرّه جمادی الاولی ۲۹۷ هم بگیریم و دوره حکومت وی را نیز ۹ ماه و ۲۲ روز حساب کنیم، تاریخ نصب جانشین وی ابوالعبّاس بایستی در اواخر ربیع الاول سال ۲۹۸ باشد در صورتی که ما چنانکه در فوق گذشت می دانیم که وی در صفر آن سال اصلاً وفات نموده است.

دارن ظاهراً شاید برای رفع این اشکال و یا بنا به اختلاف نسخه‌هایی که در دست داشته دوره حکومت سلام را عوض ۹ ماه و ۲۲ روز فقط ۲۲ روز می نویسد،<sup>۲۶</sup> ولی این بطور یقین خطاست، چه از قرآینی که در دست است یقین است که حکومت سلام خیلی بیشتر از ۲۲ روز بوده و تقریباً می توان یقین داشت که همان ۹ ماه و ۲۲ روز بوده است. و قراین مزبور یکی این است که در ۲۲ روز حکومت خیلی مشکل بنظر می آید که حاکمی چنان اسباب انزجار خاطر مردم را فراهم آورد که مردم از دست او به تنگ آمده و طغیان نموده و او را از شهر بیرون نمایند مخصوصاً که خود «تاریخ طبرستان» می گوید که انزجار مردم از آن بابت بود که سلام مالیات را خیلی سنگین نموده بود و این کاری نیست که در ۲۲ روز حکومت بعمل آید. به علاوه در روضة الصفا<sup>۲۷</sup> مسطور است که: «در آن زمان حسن بن علی الاطروش علوی بر ممالک دیالمه استیلا یافته

تحریرص ایشان می کرد که با عبداللّه<sup>۲۸</sup> محاربه نمایند و ایشان به واسطه حسن معاش عبداللّه بدان راضی نمی شدند تا احمد بن اسمعیل عبداللّه را از طبرستان عزل کرده، سلام را بجای او منصوب فرمود و اطروش با دیالمه بجنگ سلام آمده منهزم شدند و سلام از حکومت آن مملکت استعفا نمود». و در این صورت معلوم است که حکومت سلام بیشتر از این ۲۲ روز و این اندازه‌ها بوده است. تنها راه حلی که به نظر نگارنده می رسد این است که اصلاً ابن اسفندیار تاریخ نصب سلام و ورود وی را به مقر حکومت خود آمل غلط نوشته و یا بعدها به دست نسخ غلط شده است. ابن اسفندیار چنانکه مذکور گردید تاریخ مذکور را جمادی الاولی ۲۹۷ می نویسد و بعقیده نگارنده بایستی بجای جمادی الاولی، ربیع الاول باشد که در آن صورت اگر دوره حکومت سلام را هم همان ۹ ماه و ۲۲ روز بگیریم باز افتادن وی از حکومت در ۱۶ محرم ۲۹۸ واقع می شود و پس از وی ابوالعبّاس باز چند هفته‌ای حکومت طبرستان نموده و در صفر وفات می نماید و دلیل نگارنده بر این نص عبارت خود ابن اسفندیار است که می نویسد سلام در جمادی الاولی ۲۹۷ در غرّه آذر ماه باستان وارد آمل شد. در صورتی که غرّه آذرماه آن سال در ۲۴ ربیع الاول آن سال واقع می شود نه در جمادی الاولی. و از این قرار خلاصه وقایع مذکور بنا به عقیده نگارنده چنین است:

۱- ورود سلام به آمل در ۲۴ ربیع الاول ۲۹۷.

۲- آخر حکومت وی و اول حکومت ابوالعبّاس در طبرستان در ۱۶ محرم ۲۹۸.

۳- تاریخ هجوم دوم روسها به خاک ایران در نیمه دوم محرم یا در صفر ۲۹۸.

۴- وفات ابوالعبّاس احمد بن نوح در صفر ۲۹۸.

ولی به هر حیث حل قطعی این مسئله بسته به آن است که نسخه‌های قدیمی دیگری از کتاب ابن اسفندیار یا تواریخ دیگر طبرستان به دست آید و رفع این مشکلات را بنماید. و خلاصه آن که نگارنده بر خلاف دارن که تاریخ این هجوم دوم را در کتاب خود ۲۹۸ نوشته به جهات مزبور در فوق ۲۹۸ ثبت نمودم.

حالا بگذریم به اصل مطلب: ابوالعبّاس حاکم طبرستان بنا به استمداد والی ساری موسوم به ابوالضرغام احمد بن القاسم قشون بر ضد روسها فرستاد و در آنجمله «که ماکاله می گویند» یا «که بعهد ماکاله

می‌گویند» بر آنها شیخون برده و آنها را متواری نمودند. در خصوص موقع و محل انجیله دو فرضی که بیشتر احتمال صحت در آن می‌رود یکی آن است که اصلاً عبارت اصلی کتاب چنین بوده: «در آنجیله میان کاله» که مقصود آبخوست (جزیره) میانکاله واقع در شمال خلیج استرآباد باشد و بعدها به تحریف «انجیله» شده باشد. فرض دوم آن است که مقصود از انجیله قریه انجیلو یا انجیراب باشد که واقع است در بلوک سدن استرآباد.<sup>۲۹</sup>

### سومین هجوم روسها به خاک ایران

(در سنه ۳۰۱)

ابن اسفندیار پس از ذکر هجوم دوم چنانکه گذشت می‌گوید: «... تا سال دیگر روسان با عدد و انبوه بیامدند و ساری و نواحی پنجاهزار<sup>۳۰</sup> را سوخته و خلایق را اسیر برده به تعجیل به دریا رفته به حد شیمروود به دیلمان رسیده و بعضی بیرون رفته و بعضی به دریا بود، گیلان‌شاه فرمود که<sup>۳۱</sup> شب به کنار دریا آمدند و کشتیها سوخته و آن جماعت را که بیرون بود کشته و دیگران که به دریا بودند گریختند، اما<sup>۳۲</sup> شروان شاه را از آن حال خیر یافته به دریا کمین فرمود و تا آخر ایشان یکی را زنده نگذاشت و تردد روسان از این طرف منتقطع شد».

تفصیلات در باره هجوم سوم: پنجاه هزار یا پنجهزار اسم ولایتی است در مازندران که اشرف در آن واقع است.<sup>۳۳</sup> شیمروود رودخانه‌ای است در گیلان که در نزدیکی دهنه سفیدرود بدان رودخانه می‌ریزد.

مقصود از گیلان‌شاه ظاهراً باید جستان بن وهسودان باشد از آل وهسودان یا جستانیان دیلم که بدبختانه تاریخ منظم و مضبوطی از آنها در دست نیست. جستان بن وهسودان که نام وی مکرر در کتب تواریخ فارسی و عربی دیده می‌شود به هر حیث معلوم است که از سنه ۲۵۱ تا ۳۰۴ سلطنت نموده<sup>۳۴</sup> و مکرر بزور سادات علوی تغییر مذهب داده و مسلمان شده و باز به آتش پرستی بر می‌گردیده است. سید حسن بن علی<sup>۳۵</sup> ملقب به ناصر کبیر و ناصر الحق که در ۲۸۷ به سلطنت رسیده و در سنه ۳۰۴ درگذشت.<sup>۳۶</sup> اشعار ذیل را در باره سستی قول او گفته است:

و جستان اعطی موائیقه و ایمانه طایما فی الحفل  
اتسانی الامل بالدیلمن<sup>۳۷</sup> حروباً کبدر یوم الجمل

و لیس یظن به فی الامور غیرالوفاء بما قد نزل<sup>۳۸</sup>

راست است که در کتب تواریخ جستان بن وهسودان را حاکم دیلمان می‌خوانند، ولی از آنجایی که دیلم همان قسمت کوهستانی گیلان است ممکن است که به همین مناسبت وی را گیلان‌شاه نیز می‌خوانده‌اند.<sup>۳۹</sup>

و اما مقصود از شروان‌شاه علی بن الهیثم از پادشاهان شیروانشاهی است که ظاهراً از سنه ۲۶۰ تا ۳۳۲ سلطنت نموده است و این‌که در بعضی از نسخه‌های ابن اسفندیار شروان‌شاه خزر نوشته شده فقط از آن بابت باید باشد که دامنه تسلط شیروانشاهیان از طرف شمال تا به حدود خاکی خزر هم می‌رسیده است.<sup>۴۰</sup>

مأخذ دیگر در باره هجوم سوم - در خصوص این هجوم سوم روسها خوشبختانه سند مفصل دیگری هم در دست است که در ذیل به ذکر آن پرداخته می‌شود. مسعودی در کتاب «مروج الذهب»<sup>۴۱</sup> که تألیف آن در سنه ۳۳۶ خاتمه یافته، می‌نویسد که سال ۳۰۰ هجری گذشته بود که قریب ۵۰۰ کشتی که بر هر کدام آن ۱۰۰ نفر سوار بود (رویه‌مرفته ۵۰۰۰ نفر می‌شود) وارد دریای خزر گردیده و قشون خود را در گیلان و دیلم و طبرستان و آسگون پیاده کرده و بلاد النفاطه<sup>۴۲</sup> و آذربایجان را غارت و زنان و بچگان را اسیر نموده و همه جا را آتش زده و سوزاندند. مردم که تا آن وقت هیچگاه مورد حمله و هجومی از طرف دریا نشده و در آن سواحل جز کشتی تجارتنی و ماهیگیری ندیده بودند از جور روسها ناله و فغان بلند نمودند. روسها با گیلانیها و دیلمیها و گرگانیها و اهالی اران<sup>۴۳</sup> و بیلقان<sup>۴۴</sup> و آذربایجان که در تحت سرکردگی سرداری که از طرف یوسف بن ابی‌الساج<sup>۴۵</sup> نامیده شده بود گرد آمده بودند جنگیده و پس از آنکه از غارت ممالک ساحلی برگشتند، در جزیره‌ای که در چند میلی باکو (بلاد النفاطه) از شیروان واقع بود<sup>۴۶</sup> سکنی گزیدند. پادشاه شیروان در آن وقت علی بن الهیثم بود با کسان خود به کشتیهای تجارتنی نشست و به آنها حمله برد، ولی مغلوب شد و هزاران مسلمان مقتول و غرق گردیدند. روسها باز چند ماهی در دریای خزر بودند و احدی را جرئت آن نبود که در روی دریا روان شود و مردم از ترس آنها راحت نداشتند، تا روسها عاقبت با غنایم بسیار به دهنه رودخانه ایتل<sup>۴۷</sup> برگشتند و باجی را که

به پادشاه خزر در مقابل اجازه عبور از خاک وی وعده داده بودند برای او فرستادند. رعایای مسلمان پادشاه خزر که می دانستند روسها چه بر سر برادران دینی آنها آورده اند خواستار جنگ با آنها شدند و با عده ای هم از مسیحیان مقیم شهر اِتِل<sup>۴۸</sup> برای گرفتن انتقام بعد از پنج هزار نفر به مقابله روسها آمدند و در پایان جنگی که سه روز طول کشید روسها بکلی مغلوب شدند و قسمتی از آنها عرضه شمشیر و قسمت دیگر طعمه امواج گردید. دسته دیگری از روسها هم قریب ۵,۰۰۰ نفر به کشتیها نشسته و به طرف سواحلی که مجاور خاک بُرطاس<sup>۴۹</sup> بود رانده و در آنجا کشتیها را ترک گفته و روانه خشکی گردیدند. یک قسمت آنها را اهل مملکت بُرطاس کشته و دسته دیگر هم که خود را به خاک بُلغار<sup>۵۰</sup> رساندند به دست مسلمانها کشته شدند و رویهم قریب ۳۰,۰۰۰ تن روسی در سواحل رود خزرها (ولگا) به خاک افتاد و از آن پس دیگر روسها به چنین اقدامی قیام نکردند.<sup>۵۱</sup>

پوگودین مورخ مشهور روسی در کتاب خود موسوم به «عهد نرمانها»<sup>۵۲</sup> در باب ایگور<sup>۵۳</sup> سومین پادشاه روس که از سنه ۲۹۹ یا ۳۰۰ تا ۳۳۳ یا ۳۳۴ هجری یعنی پس از دو هجوم اول و دوم روسها سلطنت نموده است چنین می نویسد «ایگور می خواست آغاز سلطنت خود را با یک اقدام فوق العاده ای مشهور نماید و از این رو در صدد برآمد که در مشرق بعید برود و در آن جایی که هنوز وارغها<sup>۵۴</sup> نرفته بودند و ببیند در سواحل دریای خزر که تا آن وقت مجهول بود چه چیزها می توان به دست آورد. روسهای او از روی رودخانه دِنِیپر تا دریای سیاه و از آنجا هم تا دریای آزو و از آنجا در روی رودخانه دُن تا شهر مستحکم سر حدی سرکیل<sup>۵۵</sup> رانده و در آنجا از خاقان خزر<sup>۵۶</sup> اجازه خواست که از خاک او عبور نموده و خود را به ولگا برساند. انهدام صرف آنها در موقع برگشتشان از طرف خزرها و بُرطاسها<sup>۵۷</sup> و بلغارها ظاهراً سبب شد که در ظرف بیست سال دیگر به استثنای جنگ کوچکی که با پیچنگ<sup>۵۸</sup> ها کردند دیگر از طرف روسهای ناحیه کیف اقدام مهمی بعمل نیامد.»<sup>۵۹</sup>

از این فقره معلوم می شود که هجومهای اول و دوم روسها به خاک ایران از طرف پادشاهان روس نبوده و رسمیتی نداشته و فقط از طرف دسته های خودسر روس بوده است که به عزم غارت و چپاول به چنان کاری اقدام کرده بودند و الا چنانکه در فقره فوق مذکور است، ایگور سومین پادشاه روس (۲۹۹ یا ۳۰۰ - ۳۳۳ یا ۳۳۴) اول پادشاه روسی

است که بخیال هجوم سواحل بحر حزر «که تا آن وقت مجهول بود» افتاد و هم شاید هجومهای پیش از آن از طرف خود اقوام اسلاوی که ساکنین اصلی خاک روسیه بودند بعمل آمده بوده، نه از طرف دسته های وارغ که بسرکردگی روریک در اواسط قرن سوم هجری به روسیه دست یافته و سلطنت روس را تشکیل داده بودند.

این هجوم و خروج سوم روسها از حیث جزئیات حمله و فرار غیره خیلی شباهت دارد با هجومی که روسها در موقع جنگ اول ایران و روس (۱۲۱۸ - ۱۲۲۸) در عهد فتحعلی شاه به سواحل گیلان نمودند و شرح آن در همین کتاب خواهد آمد.

ممکن است به نظر برسد که در صورتی که در حمله اول و دوم به سواحل گرگان و طبرستان روسها از طرف ایرانیان بکلی مغلوب و رانده شدند، چرا در این حمله سوم در ساری و پنجاه هزار اقدامی برای جلوگیری از غارتگران بعمل نیامد. چگونگی احوالات و اوضاع طبرستان در آن موقع به خوبی این مشکل را حل می نماید. در موقع حمله اول حسن بن زید علوی در حیات بود و با قدرتی که داشت رفع شر روسها برای وی کاری بود آسان. در موقع حمله دوم هم روسها سامانیان جنگاور را در مقابل داشتند و علاوه بر قوای که در هر نقطه موجود بود کمک هم از اطراف به زودی می رسید چنانکه گذشت، ولی در موقع خروج سوم وضع طبرستان خیلی پریشان بود. محمد بن زید که برادر و جانشین حسن بن زید سابق الذکر بود در سال ۲۸۷ در جنگ با سامانیان در نیم میلی استرآباد کشته شده بود و ابومحمد حسن بن علی الاطروش مشهور به ناصر کبیر یا ناصر الحق به خونخواهی او برخاسته و بنای زد و خورد با سامانیان گذاشته و در اوایل سال ۳۰۱ بر آمل مسلط شده بود و نظر به فشنوکنشی محمد بن صعلوک که از طرف سامانیان حکومت طبرستان داشت برای جلوگیری از ناصر کبیر معلوم می شود که ساری و پنجاه هزار از قوه و لشکر خالی مانده و روسها هم موقع را غنیمت شمرده و با عجله هر چه تا متر دست برد خود را به عمل آورده و دوباره سوار بر کشتیهای خود گشته و از آن محل دور شدند.

در خصوص تاریخ حقیقی این خروج سوم باید دانست که چنانکه در پیش مذکور گردید ابن اسفندیار پس از ذکر حمله دوم (۲۹۸) همین قدر می نویسد «تا سال دیگر روسان با عدد و انبوه بیامدند الخ.»<sup>۶۰</sup> در اینجا «سال دیگر» را نباید به معنی سال آینده (که ۲۹۹ می شود) گرفت، بلکه

مقصود از آن را باید «سال دیگری» یا «چند سال دیگر» دانست، چنانکه قرینه‌های چند این مسئله را ثابت می‌نماید، اولاً آنکه چنانکه مذکور شد این هجوم در اوایل سلطنت پادشاه روس ایگور بعمل آمده و ایگور فقط در سنه ۳۰۰ (یا اواخر ۲۲۹) به سلطنت رسیده است و ثانیاً مسعودی هم در موقع صحبت از این مسئله چنانکه گذشت صریحاً می‌نویسد «وَقَدْ كَانَ بَعْدَ الثَّلَاثِمِائَةِ» و باز در جای دیگر می‌نویسد «وَقَدْ كَانَتْ بَعْدَ الثَّلَاثِمِائَةِ» قَدْ غَابَ عَنِّي تَارِيخُهَا».<sup>۶۱</sup> دارن هم تقریباً یقین دارد که این خروج در سال ۳۰۱ هجری واقع شده است و نگارنده نیز بنا بجهات مذکور تاریخ خروج سوّم را سال ۳۰۱ نوشت.

در اینجا پیش از آنکه به هجوم چهارم پردازیم چون در فوق صحبت از بلغار به میان آمده بدین مناسبت فقره ذیل را راجع به روابط بین ایران و بلغار از «تاریخ طبرستان» ابن اسفندیار نقل می‌نمائیم:

«و بازار متاع سقسن و بلغار تا بمهد ما امل بود و مردم از عراق و شام و خراسان و حدود هندوستان به طلب متاع ایشان به امل آمدندی و بازارگانی مردم طبرستان به بلغار و سقسن بود به حکم آن که سقسن از آن لب دریا در مقابل امل نهاده است و چنین گویند که چون به سقسن کشتی رود به سه ماه برسد و چون از آنجا آید هفته آدینه آنجا نماز گذارند و آدینه دیگر به اهلّم<sup>۶۲</sup> باشد از آن که چون می‌روی بفرز است و چون می‌آئی در نشیب».<sup>۶۳</sup>

محلّ و موقع صحیح و تحقیقی سقسن که در فوق مذکور است و اسم آن در خیلی از کتب قدیمه دیده می‌شود درست معلوم نیست. از فقره مذکور در فوق که می‌گوید «چون می‌روی بفرز است و چون می‌آئی در نشیب» چنین استنباط می‌شود که در ساحل یک رودخانه‌ای واقع بوده که قابل کشتی‌رانی بوده است و چنین رودخانه‌ای در «آن لب دریا در مقابل امل» باید یا رودخانه وُلگا باشد یا رودخانه اورال. و رویهم‌رفته از اقوال مؤلفین قدیم چنین بر می‌آید که شهر سقسن واقع بوده در شمال دریای خزر در مشرق یا جنوب شرقی خاک بلغار قدیم<sup>۶۴</sup> و در شمال غربی مملکت خوارزم. در کتاب «تلفیق الأخبار»<sup>۶۵</sup> که در سنه ۱۳۲۰ تألیف شده است تفصیلی درباب سقسن مذکور است و در اینجا بعضی مطالب از آن نقل می‌شود:

«در کتاب «آثار البلاد و تواریخ العباد» که به ترکی نوشته شده و مؤلف و تاریخ تألیف آن مجهول می‌باشد مذکور است<sup>۶۶</sup> که سقسن شهر بزرگی است که در تمام ترکستان به عظمت آن شهری نیست و دور آن

شش فرسخ است و در نزدیکی آن شهرهای دیگر از قبیل سقرکند و یوزکند و بجکند واقع است.... و در آنجا آبی نیست جز شعبه‌ای و ترعه‌ای از رود اِتل (ولگا).... و دین اهالی آن اسلام، است ولی در تمام سال فقط در ماه شعبان و رمضان نماز می‌خوانند. و در «کشف الظنون» حاجی خلیفه در موقع ذکر «بهجة الأنوار» تألیف شیخ سلیمان بن داود سواری می‌گوید که شهر سقسن همان شهر سوار<sup>۶۷</sup> است که متقدمین سوار و متأخرین سقسن می‌نامند. ابوالفدا در «تقویم البلدان» در ذکر ناحیه‌ای که مجرای نهر «طنابرس الکبیر»<sup>۶۸</sup> در شمال آن واقع بوده است می‌گوید که شهر سقسن در همان ناحیه واقع بوده است و در آن زمان پسر برکه «متوفی در سنه ۶۶۵»<sup>۶۹</sup> پادشاه تاتارهای مسلمان در آنجا سلطنت می‌داشته است... و منبع رودخانه طنابرس (دنیپر) که در دریاچه طوما می‌ریزد در طرف شرقی سقسن در ده و چند (بضغ و عَشْر) درجه‌ای آن شهر واقع بوده است. و ظاهراً مقصود ابوالفدا از رود طنابرس رودخانه دیگری بوده است و الا بطور یقین سقسن از نواحی دنیپر خیلی مشرقی‌تر بوده است. ابوالفدا سقسن را در ۶۷ درجه طول از جزایر خالدات و ۵۳ درجه عرض شمالی<sup>۷۰</sup> و الغریک در ۸۶ درجه و ۳۰ دقیقه طول و ۴۳ درجه عرض شمالی می‌نویسد و ظاهراً قول ابوالفدا اقرب بصواب باشد چه از قراری که او می‌نویسد سقسن واقع می‌شود در ساحل قسمت وسطی وُلگا در نواحی غربی شهر کنونی سامارا که مبداء رشته خط آهنی است که از خط آهن سیبری منشعب گردیده و می‌رود بطرف افغانستان. در «معجم البلدان» در موقع ذکر مَنَقَشْلَاغ می‌نویسد «این قلعه محکمی است در آخر حدود خوارزم و بین خوارزم و سقسن و نواحی روس در نزدیکی دریائی که رود جیحون در آن می‌ریزد یعنی دریای طبرستان».

بگمان نگارنده ممکن است که همانطور که بلغار هم اسم مملکتی بوده و هم اسم پایتخت آن مملکت، سقسن نیز همانطور هم اسم مملکتی یا ناحیتی و هم اسم پایتخت یا شهر عمده آن مملکت باشد. خوارزمشاه آتسزبن محمد بن نوشتکین غرجه (۵۲۲ - ۵۵۱) در موقعی که سلطان سنجر در جمادی‌الآخر سنه ۵۴۲ عزم جنگ او را داشت قطعه‌ای انشا کرد و پیش سلطان سنجر فرستاد که این شعر از آن است: به خوارزم آید به سقسن روم خدای جهان را جهان تنگ نیست.<sup>۷۱</sup> مولوی گوید: گویند که در سقسن ترکی دو کمان دارد گرزان دویکی گم شد ما را چه زیان دارد نظامی گوید:



طرفداران ز سقسین تا سمرقند به نوبتگاه درگاهش کمر بند  
بعلاوه در «تاریخ گزیده» و «تاریخ جهاننگشای جوینی»<sup>۷۲</sup>  
چندین بار ذکر سقسین می‌رود و عموماً ذکر سقسین با خوارزم و بلغار با  
هم است، بطوری که تقریباً یقین حاصل می‌شود که سقسین واقع بوده بین  
خاک خوارزم و خاک بلغار. و مطلب قابل ملاحظه دیگر این است که  
چنانکه در فوق گذشت در «تلفیق الأخبار» از قول «آثارالبلاذ و  
تواریخ‌العباد» که ترجمه ترکی «آثارالبلاذ» تصنیف زکریاء بن محمد بن  
محمود قزوینی است (متوفی در سنه ۶۸۲) بعضی تفصیلات در خصوص  
سقسین ذکر نموده که مختصری از آن در فوق منقول گردید، ولی نگارنده  
در مطالعه خود کتاب قزوینی در ماده سقسین مطالب مذکور را ندیدم،  
ولی قزوینی تفصیلات دیگری در باره سقسین می‌نویسد که مختصری از  
آن در اینجا بطور ترجمه ذکر می‌شود. مشارالیه می‌نویسد: «سقسین شهر  
معظمی است از بلاد خزر... و می‌گویند که مردم آنجا چهل قبیله غز  
هستند و در شهر به اندازه‌ای از غربا و تجار هستند که بشمار نمی‌آید و  
سرما آنجا خیلی سخت می‌شود... و مردم آنجا مسلمان حنفی و مذهب  
و بعضی هم شافعی مذهب هستند... در آنجا رودخانه بسیار بزرگی  
هست که از دجله بزرگتر است... و در سقسین معاملات با سرب می‌شود  
که هر سه من بغدادی آن به یک دینار است و همانطور که پیش ما برای  
خرید و فروش نقره رایج است پیش آنها سرب متداول است... و  
غرناطی می‌گوید که رودخانه آنجا در زمستان یخ می‌بندد و بر روی آن راه  
رفته است و عرض آن هزار و هشتصد و چهل و اند قدم بوده است<sup>۷۳</sup> و در  
اینجا زیاده بر این اطناب در این خصوص جایز نیست.

### چهارمین هجوم روسها به خاک ایران

(در سنه ۳۳۲)

تاخت و تاز دیگری که از طرف روسها شده و در کتب تاریخ ضبط  
است تاخت و تاز و خروجی است که در سال ۳۳۲ بشهر بردعه نمودند و  
این تاریخ مقارن است با دومین سال سلطنت نوح بن نصر بن احمد بن  
اسمعیل سامانی معروف به امیر حمید که از رجب سنه ۳۳۱ تا ربیع‌الثانی  
سنه ۳۴۳ سلطنت نمودند.

در خصوص این تاخت و تاز روسها خوشبختانه اسناد متعددی در  
دست است و قدیمترین آن اسناد گفته مورّخی است ارمنی موسوم به  
موسی کاتانکایتواکچی<sup>۷۴</sup> که در نیمه دوم قرن چهارم هجری تقریباً مقارن  
همان اوقاتی که هجوم مذکور واقع شده در حیات بوده است. مشارالیه در  
کتاب خود<sup>۷۵</sup> پس از شرح کشته شدن پادشاه ارمنستان موسوم به سنباط<sup>۷۶</sup>  
دومین پادشاه از سلسله با گرادونیا که در سنه ۹۱۴ میلادی (از ۳۰  
جمادی الأولى سنه ۳۰۱ تا ۱۱ جمادی‌الآخری سنه ۳۰۲ هجری)  
به دست یوسف بن دیوداد بن یوسف از آل ابی‌الساج<sup>۷۷</sup> (۲۸۸ - ۳۱۵)  
مقتول گردید چنین می‌نویسد:

«چون از این واقعه چندی گذشت این ملت تاجیک<sup>۷۸</sup> از میان رفت و  
ملت دیگری به میان آمد موسوم به گیلنیک<sup>۷۹</sup> ها که رئیس آنها که سالاری بود  
بهر طرف دست یافته و اقوانی<sup>۸۰</sup> و ایران و ارمنستان را گرفت و به پرتاو<sup>۸۱</sup> آمده و  
آن را هم تصرف نمود. مقارن همین احوال قوم دیگری که از حیث شکل و صورت  
بیگانه و موسوم به روتسیک<sup>۸۲</sup> بود از طرف شمال آمده و با آن ملت دیگر طرف  
شد. آنها (روتسیکها) مانند طوفانی سه روز بیشتر نکشید<sup>۸۳</sup> که سر تا سر دریای  
خزر را که در وسط اراضی واقع است پیموده است و ناگهان در مقابل پرتاو که  
مرکز خاک اقوانی است سر در آوردند بدون آنکه در هیچ جایی کسی جلوی آنها  
را توانسته باشد بگیرد و آنها اهالی را طعمه شمشیر نموده و مال و دارائی آنها را  
تصرف نمودند. سالار بشخصه آنها را محاصره کرد ولی آنها چنان توانا بودند که  
او نتوانست کمترین صدمه‌ای به آنها وارد آورد. در این بین زنهای شهر خیال  
کرده بودند یک شربت مهلکی به آنها بنوشانند. زوتشها (روسها) ملتفت شده و  
بدون هیچگونه رحم و مروتی بچگان و زنان را قتل عام کردند. پس از آن که شش  
ماه آنجا مانده بودند شهر خالی و بی‌سکنه را رها کردند. آنهائی که مانده بودند بی  
سر و صدا با غنیمت بسیار به وطن خود برگشتند.»<sup>۸۴</sup>

قبل از آنکه شروع به تفصیلات و تحقیقاتی در خصوص این فتره  
بنمائیم باید دانست که از آنجائی که نواحی شمالی رود ارس که بردعه که  
مورد هجوم روسها گردید در آنجا واقع بوده تا حدود شمالی داغستان قبل  
از عهدنامه گلستان (مورخه ۲۹ شوال ۱۲۲۸) بین روس و ایران و عهدنامه  
ترکمان‌چای (۵ شعبان ۱۲۴۳) عموماً در جزو قلمرو ایران محسوب بوده  
است. بدینجهت هجوم روسها بدان نواحی نیز جزو هجومهای روس  
به خاک ایران شمرده شد و شهر بردعه مذکور در فوق که سابق هم بطور  
اختصار ذکری از آن رفته<sup>۸۵</sup> واقع بوده است در ساحل رودخانه ترتر  
(شعبه ایست از رودخانه گزر) تقریباً در سه فرسخی ملتقای این دو  
رودخانه و در ۱۶ فرسخی جنوب شرقی گنجه و امروز هم قصبه کوچکی

بهمین اسم در همانجا باقی است. این شهر خیلی قدیمی است و در عهده ساسانیان هم شهر معتبری بوده و پس از آن که قباد بن فیروز ساسانی (۴۸۸ - ۵۳۱ میلادی) در آنجا قلعه و استحکامات متینی بنا نمود، برده کم کم بر عظمت و اعتبار خود افزوده و شهر قبله<sup>۸۶</sup> پایتخت قدیم مملکت اَران (آلبانی قدیم) را که واقع بود در نزدیکی دریند تحت الشعاع گذارده و خود برده پایتخت مملکت مذکور گردید و در کتب تواریخ دیده می شود که در قرن ششم میلادی پایتخت اَران بوده است و مملکت اَران (مؤلفین عرب گاهی این کلمه را «ران» و «الران» هم نوشته اند، در صورتی که اصل این کلمه در فارسی «آران» بوده است با راه مخففه) در قدیم عبارت بوده است از تمام خاک واقع بین دریند و تفلیس و رود ارس ولی بعدها مؤلفین وسعت آن مملکت را محدودتر و کمتر نوشته اند. در قرن چهارم هجرت باز در حوالی برده زبان اَرانی حرف می زده اند<sup>۸۷</sup> و ظاهراً مردم آن مملکت هم عموماً مسیحی بوده اند. این مملکت در همان اوایل ظهور اسلام در عهد عثمان بن عفان (۲۴ - ۳۵) به دست سلمان بن ربیع باهلی فتح شد، ولی باز عموماً سلطنت با شاهزادگان بومی بود و در اول کار دو سلسله از حکمرانان هر کدام در یک قسمت آن مملکت حکمرانی داشتند، یکی سلسله «شیروانشاهیان» که در شیروان و قسمت عمده اَران سلطنت داشتند<sup>۸۸</sup> و دیگری سلسله ایرانی الأصل «مهرکان» که در اواخر قرن ششم میلادی و ظاهراً در عهد هرمز چهارم ساسانی (۵۷۹ - ۵۹۰ میلادی) در اَران (آلبانی) تأسیس سلطنتی نمودند که بمناسبت اسم مؤسس آن که مهر یا مهران بود موسوم به سلسله «مهرکان» گردید و بعدها پس از آنکه اسلام در آن نواحی نیز نفوذ یافت اعراب به آنها لقب «ایران شاه» دادند.<sup>۸۹</sup>

بعدها سلسله حکمرانان دیگری موسوم به «شدادیان» یا «بنی شداد»<sup>۹۰</sup> که اصلاً کرد بودند در اَران سلطنت یافتند و در عهد سلطنت این سلسله که چندان دوام و استحکامی پیدا ننمود پایتخت مملکت اَران شهر گنجه گردید و پس از دوره سلطنت این سلسله اصلاً اَران جزو قلمرو ایران گردیده و دیگر روی سلطنت مستقلی بخود ندید و هر روز مورد هجوم قومی بود و پس از تسلط سلجوقیان (در حدود نیمه قرن پنجم) اَران ترک منش گردیده و بعدها در عهد استیلای مغول بدان نواحی (۶۱۷ تا اواسط قرن هشتم) قسمت جنوبی آن مملکت موسوم گردید به قراباغ که هنوز هم به همان اسم خوانده می شود. شهر برده هم پس از همین هجوم روسها که موضوع این فصل است و خرابیهائی که در آن موقع از طرف آن

قوم بدانجا وارد آمد، دیگر قدی علم ننمود و کم کم تقریباً بکلی خراب و ویران گردیده و امروز فقط قصبه ای بدان اسم در همانجا موجود است. موجب تفصیلات فوق در خصوص اَران بیشتر آن بود که هموطنان و خوانندگان مختصر معرفتی به تاریخ این دولت تازه ای که اخیراً بدون هیچ دلیل علمی و تاریخی موجه و کافی به اسم «آذربایجان» تشکیل یافته و باکو پایتخت آن است بهم رسانند.

حالا مختصری راجع به توضیحات فقره مذکور در فوق یعنی قطعه ای که موسی کاتانکایتواکچی مورخ ارمنی راجع به هجوم روسها به شهر برده نوشته بگوئیم: اولاً باید دانست که کلمه گیلیمیکها که در فقره فوق دیده می شود بنا به نسخه ها مختلف و به اشکال چندی نوشته شده<sup>۹۱</sup> که بر حسب قراین تاریخی «دیلیمیکها» صحیح ترین آنان است و مقصود از کلمه دیلیمیک هم باید دیلمیها باشد و تفصیلات ذیل هم این مسئله را تأیید می نماید. اولاً بطور قریب به یقین مقصود از سالار که اسم وی در فقره مزبور مذکور است و رئیس دیلیمیکها (دیلیمیکها) بود مرزبان بن محمد بن مسافر<sup>۹۲</sup> است که در سنه ۳۳۰ به آذربایجان دست یافته<sup>۹۳</sup> و در سنه ۳۴۶ وفات نمود<sup>۹۴</sup> و هم معروف بوده به سالار<sup>۹۵</sup> و هم رئیس دیلمیها بوده است<sup>۹۶</sup> و ثانیاً در صورتی که این حدسیات و فرضیات صحیح باشد یعنی از سالار همان مرزبان بن محمد بن مسافر و از گیلیمیکها (یا دیلیمیکها) همان دیلمیها مقصود باشد تاریخ هجوم روسها که در این فقره مذکور است بطور تقریبی به دست می آید و معلوم می شود که به هر حیث بعد از سنه ۳۳۰ بوده است، چون که سالار مذکور فقط در این سال به آذربایجان دست یافت و حتماً مدتی لازم بوده که کار خود را در آذربایجان استحکام لازم داده و به خیال استیلای نواحی شمالی آذربایجان که از آن جمله اَران (اقوانی) و پایتخت آن برده (پرتاو) که مورد حمله روسها واقع شده بود بیفتند.

در باره این هجوم چهارم روسها خوشبختانه یک سند خیلی مشروحی در دست است که تاریخ و جزئیات آن هجوم را بطور کافی و شافی بیان می نماید و ما را از بسیاری از تفحصات و کاوشهائی که برای هجومهای سابق لازم بود بی نیاز می دارد. مقصود از سند مذکور شرحی است که ابن الأثیر در کتاب خود «الکامل فی التاریخ»<sup>۹۷</sup> در جزو وقایع سنه ۳۳۲ نوشته و ترجمه آن از قرار ذیل است:

## گرفتن روسها شهر بردعه را

«در همین سال (۳۳۲) یکدسته از روسیان از طرف دریا (دریای خزر) بسوی آذربایجان روانه شدند. از دریا وارد رودخانه گر که رودخانه بزرگی است شده و تا بردعه جلو آمدند و چون بدانجا نزدیک شدند نایب مرزبان در بردعه با قشونی بیش از ۵،۰۰۰ نفر که مرکب بود از دیلمیها و داوطلبان به مقابله آنها پرداخت و جنگی در گرفت و یک ساعت نشد که مسلمانها منهزم شده و دیلمیها تا نفر آخر کشته شدند. روسها فراریها را تا شهر تعاقب نمودند و کسانی که سواره بودند جانی بدر برده و از شهر بدر شدند. روسها وارد شهر شده و منادی انداخته مردم را امان داده و بطور خوشی با مردم سلوک نمودند. ولی از هر طرف قشون مسلمانان می رسید و روسها با آنها جنگیده و مسلمانها فراری می شدند. مردمان عامی شهر در بیرون روسها را هدف سنگ و کلوخ کرده و به آنها فحش و دشنام می دادند. روسها مردم را از این امر نهی می کردند، ولی فقط مردمان دانای قوم که بیم جان داشتند اطاعت نمودند و مردم عوام و نادان نتوانستند جلوی خود را بگیرند. عاقبت چون این امر بطول انجامید منادی روسها ندا در داد که اهل شهر باید سه روزه شهر را رها کنند. هرکس که چهاربائی داشت بار کرد و از شهر بیرون رفت، ولی اکثر مردم موعده گذشت و باز هنوز در شهر بودند. آنگاه روسها دست به شمشیر به جان آنها افتاده و عدّه زیادی را کشتند و متجاوز از ده هزار نفر را اسیر کردند و باقی مانده مردم را در مسجد جامع جمع نموده و گفتند باید جان خود را بخرید و الا ما شما را خواهیم کشت. یک نفر نصرانی واسطه بین آنها شد و قرار گذاشت هر نفر از آنها به بیست درهم جان خودش را بخرد ولی تنها عقلا به این شرط تن دادند. روسها همین که دیدند از اسیرها چیزی حاصل نمی شود تمام آنها را از اول تا آخر کشتند و تنها دسته کمی از مردم، جانی از میانه بدر بردند. روسها اموال مردم را تمالک نموده و اسرا را بنده نموده و زنان صاحب جمال را برگزیدند.»

## جنگ مرزبان با روسها و فتح و ظفر وی

«چون خبر این واقعه منتشر گردید مسلمانان آن مسئله را بزرگ شمرده و همه جا صلاهی جهاد دادند. مرزبان بن محمد هم مردم را جمع

نموده و آنها را ترغیب به جنگ نمود و عدّه لشکریانی که دور او جمع شدند به ۳۰،۰۰۰ نفر بالغ شد. مسلمانان روانه جنگ شدند، ولی در مقابل روسها کاری از پیش نبردند. مرزبان همواره به روسها حمله می کرد، ولی هر بار مغلوب بر می گشت و این وضع مدت بسیاری طول کشید و روسهایی که بطرف مراغه<sup>۹۸</sup> رفته بودند چون میوه بسیار خورده بودند ناخوشی و با میان آنها افتاد و بسیاری از آنها ناخوش شده و مردند. مرزبان که دید کاری از پیش نمی رود متوسّل به خدعه و حيله گردید و دسته ای از قشون خود را در جایی پنهان در کمین گذاشت و قصد وی آن بود که به وسیله جنگ گریز روسها را تا کمینگاه کشانده و آنجا از دو طرف روسها را در میان گرفته و کار آنها را بسازد، ولی در موقع جنگ وقتی که روسها به کمینگاه رسیدند دیگر جلوی مسلمانان فراری را کسی نتوانست بگیرد. مرزبان حکایت کرده که «من هر چه به کسان خود فریاد زدم که پا از گریز داشته و به طرف دشمن متوجه شوند بیم و هراس از روسها چنان در دل آنها جای گیر شده بود که کسی اطاعت امر ننمود. من دیدم اگر مسلمانها دست از گریز برندارند و روسها قسمت بزرگی از آنها را کشته و بعد بسر قشونی که در کمین بود آمده و یک تن از آنها را خلاص نخواهد یافت، لهذا رو به طرف روسها آوردم و برادرم و رفیقم هم تقلید مرا نمودند و من دیگر حاضر نوشیدن شربت شهادت بودم. اغلب دیلمیها که چنین دیدند شرم نموده و برگشتند و مشغول زد و خورد شدیم و هم به قشونی که در کمین بود علامتی که در میان بود فهمانیدیم و آنان هم از پشت سر به دشمن حمله آورده و جنگ سخت در گرفت و ما خیلی از روسها را به زمین افکندیم و فرمانده آنها هم در میانه مقتول گردید و بقیه السیف خود را به قلعه شهر بردعه موسوم به «شهرستان» کشانند و در آنجا آذوقه بسیار تدارک دیده و غنایم و اسیران را نیز در آنجا جمع کرده بودند.»

مرزبان آنها را محاصره نمود و کار را به آنها سخت گرفت. در همان اثنا خبر رسید که ابو عبدالله حسین بن سعید بن حمدان وارد آذربایجان شده و به سلماس رسیده است و او را پسر عم وی ناصرالدوله<sup>۹۹</sup> فرستاده که آذربایجان را استیلا نماید. چون این خبر به مرزبان رسید روسها را گذاشت و خود به مقابله ابن حمدان روانه شد و زد و خورد در گرفت، ولی برف افتاد و لشکریان احمد بن حمدان که اغلب عرب بودند متفرق گشتند و در همان اثنا نیز از ناصرالدوله نامه به ابن حمدان رسید که متضمّن خبر مرگ توزون<sup>۱۰۰</sup> و حاکی قصد وی به

حرکت بسمت بغداد بود و به او امر می نمود که برگردد نزد وی و او هم مراجعت نمود. ولی کسان مرزبان زد و خورد با روسها را ادامه دادند و ناخوشی و با هم بین روسها شدت پیدا نمود و هر وقت کسی را به خاک می سپردند اسلحه وی را نیز با او دفن می کردند و مسلمانان پس از آن که روسها رفتند مقدار بسیاری اسلحه از زیر خاک در آوردند. عاقبت روسها شبی از قلعه در آمده و هر چه توانستند از اموال بر پشت چهاربایان حمل کرده و به رودخانه کُر رفته و از آنجا سوار به کشتیهای خود شده و دور شدند و اتباع مرزبان توانستند آنها را تعاقب نموده و غنایم آنها را بگیرند و آنها را گذاشتند بروند و خداوند آن سرزمین را از وجود آنها پاک نمود.» بنا به تحقیقات و کاوشهای دقیق کونیک<sup>۱۰۱</sup> مورخ سابق الذکر روسی که شرح و تفصیل آن در اینجا موجب اطنا ب می گردد تاریخ این خروج چهارم ممکن نیست قبل از اواخر ماه ذی القعدة یا اوایل ذی الحجة سنه ۳۳۲ باشد و هم از آنجائی که از تفصیلات مذکوره در فقره فوق معلوم می شود که در موقع وفات توزون یعنی در محرم سنه ۳۳۴ هنوز روسها در بردعه بوده اند، از این رو به دست می آید که بردعه به هر حیث اقلأ بیشتر از یک سال تمام در دست روسها بوده است.

بعدها مورخین دیگر هم از قبیل ابوالفدا و ابن خلدون و حافظ ابرو و عینی و ابن العبری هر کدام مختصری در باب این هجوم چهارم نوشته اند که معلوم است عموماً مأخذشان همان ابن الأثیر است و چون هیچ تازه گی نداشت و تکرار می شد از ذکر آنها صرف نظر شد، جز این که ابن العبری می نویسد که در سالی که المستکفی بالله بخلافت رسید<sup>۱۰۲</sup> گروهی از آلان و صقالبه و لزگی (لگزی) بسوی آذربایجان روان شده و بردعه را غارت نموده و قریب ۲۰،۰۰۰ نفر را کشته و برگشتند.<sup>۱۰۳</sup> حافظ ابرو هم در «زبدة التواریخ» بطور مجمل می نویسد:

«سنه اثنتین و ثلاثین و ثلثمایه و در این سال ملک روس از دریند بگذشت و بلاد ازان و موقان غارت کرد و برده بگیرت و مرزبان بسر او رفت و برو ظفر یافت و او به روس گریخت.»<sup>۱۰۴</sup>

علاوه بر اینها شرحی نیز که در «اسکندرنامه»<sup>۱۰۵</sup> نظامی گنجوی<sup>۱۰۶</sup> راجع به تاخت و تاز روسها و دادخواهی دوالی نام حکمران ابخاز<sup>۱۰۷</sup> از اسکندر مقدونی مذکور است ظاهراً در باب همین هجوم چهارم روسهاست که نظامی با بعضی افسانه های شاعرانه دیگر مخلوط نموده است و شرح مذکور از قرار ذیل است:

«دوالی<sup>۱۰۸</sup> که سالار ابخاز بود دوال کمر بسته بر حکم شاه برآمد بر شاه<sup>۱۰۹</sup> نیکی سکال که فریاد شاهها زبیداد روس کس آمد از آن ملک آراسته ستیزنده روسی ز آلان<sup>۱۱۰</sup> وارگ<sup>۱۱۱</sup> بدریند آن ناحیه ره نیافت خروجی نه بر وجه اندازه کرد بتاراج برد آن بر و بوم را جز از کشتگانی که نتوان شمرد در انبار آکنده خوردی نماند ز گنجینه ما تهی کرد رخت همان ملک بردع برافراختند بتاراج بردند نوشابه<sup>۱۱۴</sup> را ز چندان عروسان که دیدی پبای همه شهر و کشور بهم برزدند اگر من در آن داوری بودمی من اینجا بخدمت شده سربلند اگر داد بستاند از خصم شاه چو زینگونه برگنج ره یافتند ستانند کشور گشایند شهر همه رهنانند چون گرگ و شیر ز روسی نجوید کسی مردمی چوره یافتند آن حریفان به گنج به بیداد کردن بر آرند بال خلل چون در آن مرز و بوم آورند

به نیروی شه گردن افراز بود بسی گرد آفاق پیمودراه بنالید مانند کوس از دوال که از مهد ابخاز بستند عروس خلالی نماند از همه خواسته شیبخون در آورد همچون تگرگ بقر واطها<sup>۱۱۲</sup> سوی دریا شتافت در آن بقعه کین کهن تازه کرد که ره بسه باد آن پی شوم را خرابی بسی کرد و بسیاربرد همان در خزینه نورذی<sup>۱۱۳</sup> نماند در از درج بر بود و دیبا ز تخت. یکی شهر برگنج پرداختند شکستند بر سنگ قرابه را نماندند یک نازنین را بجای ده و دوده را آتش اندر زدند از این باوه گفتن بر آسودمی زن و بچه آنجا بزندان و بند خدا باد یاری ده و دادخواه شتابنده زانسان که بشتافتند که خامان<sup>۱۱۵</sup> خلقند و دونان دهر بخوان تا دلیرند و بر خون دلیر که جز صورتی نیستشان ز آدمی بسی بومها را رسانند رنج ز بازارگانان ستانند مال طمع در خراسان و روم آورند»

بقیه این داستان در «اسکندرنامه» مفصل است و مختصر آن آنکه اسکندر برای گوشمال روسها بحرکت آمد و «ز جوشنده جیحون جنیت جهانند و زانجا سوی دشت خوارزم راند» و «دران تاختن بود بی خواب و خورد گذر بر بیابان سقلاب کرد<sup>۱۱۶</sup> \* بیابان همه خیل قبچاق دید درو لعبتان سمن ساق دید» و از آنجا هم گذشته و «به هر هفته ای

منزلی چند راند به هر منزلی هفته‌ای چند ماند» تا عاقبت به روسها نزدیک شد و «چو قنطال روسی که سالار بود شد آگه که گردون بدین کار بود \* یکی لشکر انگیخت از هفت روس بکردار هر هفت کرده عروس \* زبرطاس<sup>۱۱۷</sup> و آلان<sup>۱۱۸</sup> و خزران<sup>۱۱۹</sup> گروه برانگیخت سیلی چو دریا و کوه \* از ینسو زمین تا بقبچاق دشت زمین را به تیغ و زره در نوشت \* روسها با چنین قشونی که «چو عارض شمرد آنچه در پیش بود ز نهصد هزارش عدد بیش بود» سرداری قنطال مزبور که «شاه روس»<sup>۱۲۰</sup> بود آمدند و در «دو فرسنگی از لشکر شاه دور» اردو زدند و مشغول تدارک جنگ شدند. نظامی در این موقع از زبان قنطال بعضی نکوهشها از قشون اسکندر می‌کند که قشون ایران را در موقع جنگهای ایران و روس در عهد فتحعلی شاه به خاطر می‌آورد چنانکه گوید: «همه کارشان شرب و مالشگری نگشته شیبی گرد چالشگری \* شبانگه خوش انگیختن سحرگه بشریت برآمیختن» و «گر افتد بر ایشان سر سوزنی دهن را گشایند چون روزنی \* به تدریج و تقویم جنگ آورند سخن در حساب درنگ آورند». خلاصه اسکندر هم لشکر خود را بیاراست و «بزرگان لشکر همه گردشاه نشستند چون اختران گرد ماه \* قدرخان ز چین گورخان از ختن رئیس از مداین ولید از یمین \* دوالی ز ابخاز و هندی زری قباد صطرخی ز خویشان کی \* زریوند<sup>۱۲۱</sup> گیلی ز مازندران نیال آن که از کشور خاوران \* سپند از خراسان و فور از عراق پریسال ز ارمن براین اتفاق». اسکندر با روسها هفت بار مصاف داد و «ز خویشان قنطال کویال نام» کشته شد و خود قنطال هم گرفتار گردید و روسها امان خواستند و غنیمت بسیار نصیب لشکر اسکندر گردید از قبیل «فروزنده سنجاب و روباه لعل همان کره اسبان نادیده نعل» و قاقم و «سمورسیه» و کتان و «متقالی<sup>۱۲۲</sup> خانه باف» و زبرجد و غیره و مخصوصاً مقدار هنگفتی «ز سرهای سنجاب و نطع سمور» «کهن گشته و موی ازو ریخته» که بعد معلوم شد در نزد روسان حکم پول رایج را دارد. آنگاه اسکندر نوشابه را هم خلاصی بخشوده و وی را به زنی به دوالی داد و آنها را با مال بسیار به بردع فرستاد و «شه روس را نیز با طوق و تاج رها کرد و بناوخت بر وی خراج».

بدیهی است که داستان جنگ اسکندر با روسیان افسانه محض است، ولی شرحی را که نظامی در باب هجوم روسها بربرده حکایت می‌کند می‌توان به‌طور یقین راجع بهمان هجوم سنه ۳۳۲ روسها بربرده

دانست که شرح آن در فوق به تفصیل گذشت و خیلی از مورخین عرب هم ذکر آن را نموده‌اند و البته در عهد نظامی (۵۳۵-۵۹۹) که در نزدیکی برده در گنجه می‌زیسته آن حکایت در افواه بوده و فراموش نشده بوده است و نظامی آن مسئله را با ویرایشهای شاعرانه دیگر به نظم درآورده است، چنانکه خود در خصوص «اسکندرنامه» گوید «چومی‌کردم این داستان را بسیج سخن راست رو بوده ره پیچ پیچ \* ..... \* ز هر نسخه برداشتم مایها بروستم از نظم پیرایها \* زیادت ز تاریخهای نوی یهودی و نصرانی و پهلوی».<sup>۱۲۳</sup> و مأخذ اصلی نظامی در نظم حکایت مزبور به اغلب احتمال «شاهنامه» فردوسی بوده است، چونکه فردوسی هم قصه اسکندر و رفتن وی را به شهر زنان که «هروم» نام داشت مفصل حکایت نموده است<sup>۱۲۴</sup> چنانکه گوید «همیرفت با نامداران روم بدان شارسانی که خوانی هروم \* که آن شهر یکسر زنان داشتند کسی بر در شهر نگذاشتند ... الخ» و نظامی هم در موقع ذکر «برده» گوید: «هرومش لقب بود از آغاز کار کنون بردعش خواند آموزگار» و هم در جایی که می‌خواهد از «نوشابه» سخن براند می‌گوید: «چنین گفت پروردگار سخن که سالار آن گنجدان کهن \* زنی عاقله بود نوشابه نام همه ساله با عشرت و نوش و جام» و مقصود از «پروردگار سخن» به اغلب احتمال همانا فردوسی است که در شاهنامه پیش از «حکایت رسیدن اسکندر به شهر زنان که هروم نام داشت الخ» به تفصیل سخن از «قیدافه» ملکه «خردمند» اندلس و سرگذشت اسکندر با وی می‌نویسد و چنانکه گذشت نوشابه نظامی هم باید همان قیدافه فردوسی باشد که نظامی وی را ملکه هروم نموده است و ضمناً باید دانست که مأخذ خود فردوسی هم در «شاهنامه» در آنچه که راجع به اسکندر است عموماً کتاب «قصه اسکندر» است که به کالیستنس یونانی نسبت داده شده است.<sup>۱۲۵</sup> و اشعار ذیل فردوسی هم که راجع به لشکر کشیدن اسکندر پس از هروم به نواحی غربی آن سرزمین خاک روسیه و ملت روس را در خاطر مجسم می‌سازد چنانکه گوید: «..... وزاتروی لشکر به مغرب کشید \* یکی شارسان پیشش آمد بزرگ. بدو اندران مردمانی سترک \* همه روی سرخ و همه موی زرد همه در خور جنگ و روز نبرد» و همین سرزمین است که در پشت آن چشمه‌ای واقع است و «پس چشمه در تیره گردد جهان شود آشکارای گیتی نهان» و صفات مذکوره از مختصات روسیه است که مردمانش «سترگ» و «روی سرخ و موی زرد» هستند و در «پشت» خاک آنها



اقیانوس منجمد شمالی واقع است که در مدت یک قسمت عمده‌ای از سال تقریباً مدام در تاریکی و «ظلمات» است. خود نظامی هم در موقع ذکر رفتن اسکندر به ظلمات و تعریف آن سرزمین می‌گوید «حجابی است در زیر قطب شمال درو چشمه پاک از آب زلال \* حجابی که ظلمات شد نام وی روان آب حیوان از آرام وی» و «چو یکماهه ره رفت سوی شمال گذرگاه خورشید را گشت حال \* ز قطب فلک روشنائی نمود برآمد فرو شد بیک لحظه زود \* ..... \* بجائی رسیدند کز آفتاب ندیدند بیش از خیالی بخواب \* ..... \* چنین تا گذرگه بجائی رسید که یکباره شد روشنائی ز دید» و از اینرو می‌توان گمان نمود که مقصود نویسنده کتاب «قصه اسکندر» سابق‌الذکر هم که مأخذ فردوسی بوده از این مملکت و این مردم همانا ممالک و نقاط شمالی خاک روسیه کنونی و ساکنین آن خاک بوده است که اسلاف روسهای امروزی بوده‌اند.

تبصرة - نظامی در «هفت پیکر»<sup>۱۲۶</sup> هم در «نشستن بهرام روز سه شنبه در گنبد سرخ و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم چهارم» از سقلاب و روس سخن می‌راند و دختر پادشاه اقلیم چهارم را «بانوی سرخ‌روی سقلابی» می‌خواند و حکایتی هم که دختر پادشاه مذکور نقل می‌نماید راجع است به «ولایت روس». و مسئله مفید و دانستنی این است که همین حکایت مایه قطعه «تیاتری» شده که شیلر<sup>۱۲۷</sup> شاعر مشهور آلمانی به اسم «توران‌دخت» تألیف نموده و مشهور است.<sup>۱۲۸</sup>

**روابط تجارتي مابين ايران و روس در عهد سامانيان<sup>۱۲۹</sup> - در اینجا** پیش از آنکه به هجوم پنجم روسها به خاک ایران پردازیم چند کلمه‌ای هم در خصوص روابط تجارتي بین ایران و روس در آن زمان یعنی عهد سامانیان خواهیم نوشت که خالی از فایده نیست. در عهد مذکور معلوم می‌شود که ایران با روسیه دارای روابط تجارتي عمده‌ای بوده است چنانکه در قرون اخیر از مسکوکات نقره‌ای که در آن عهد از ایران به روسیه رفته مقدار هنگفتی در دانمارک و سوئد و نروژ و سواحل شمالی آلمانی از زیر زمین درآمده است که تمام آنها به خط کوفی است و تاریخ آنها پیش از سنه ۴۰۰ است. مسکوکات مزبور ابتدا برای خرید جنس و مال‌التجاره از ایران به روسیه و بلغار و دشت قباچاق و ممالک دیگر مجاور با روسیه رفته و پس از آن چون ملل مذکور هنوز خودشان هیچکدام برای معاملات دارای مسکوکي نبوده‌اند، برای خریداری مال‌التجاره ملل

اسکاندیناوی (یعنی سوئد و نروژ و دانمارک و غیره) آن قدری را که نمی‌توانستند با جنس پردازند، مجبور بودند با مسکوکاتی که از خارج بخاک آنها می‌آمد پردازند و از اینرو در ممالک مذکور یعنی ممالک اسکاندیناوی و دانمارک و سواحل جنوبی دریای بالتیک مقداری از این‌گونه مسکوکات که بالتمام سکنه عراق و خراسان و ماوراءالنهر و شاش و بلخ و بخارا و آندراب و نیشابور و سمرقند و بغداد و بصره و کوفه را داشت جمع گردید.

اغلب این مسکوکات در ممالک اطراف بحر خزر به سکه رسیده است و مخصوصاً در میان آنها مسکوکات سامانی خیلی زیاد و فراوان است و این مسکوکات اخیر یعنی «مسکوکات سامانیان به اندازه‌ای بطرف شمال مثل سیل روان شده که تقریباً در هیچ جای دیگری از آنها دیده نمی‌شود و اطاقهای مسکوکات ممالک شمالی تقریباً بطور انحصار این نوع مسکوکات را در دست دارند و در اروپا نایاب است و حتی نیپور<sup>۱۳۰</sup> می‌گوید در خود مملکتی هم که آنها را سکه زده‌اند دیگر از آن مسکوکات پیدانمی‌شود» و «وقتی که انسان مقدار هنگفت این مسکوکات را می‌بیند و فکر می‌کند که آیا چه مقدار مهمی از آنها هم ذوب شده و یا به واسطه جهل و طمّاعی در زیرزمین مخفی و نایاب مانده است به نظر می‌آید که تمام مسکوکات قدیم نواحی مجاور دریا خزر برای آن به سکه می‌رسیده که به روسیه و اسکاندیناوی برود». مسکوکات مزبور تماماً نقره (درهم) است، چونکه مسکوکات طلا را خود روسها نگاه می‌داشتند و به اسکاندیناویها نمی‌دادند و در میان آن مسکوکات نقره هم بعضی از میان نصف شده است و باعث این مسئله آن است که اقوام مذکور در معاملات خود مسکوکات را از روی وزن داد و ستد می‌کرده‌اند و گاهی مجبور می‌شده‌اند که بعضی از قطعات را نصف کنند چنانکه ابن‌حوقل هم در «کتاب المسالک و الممالک» در موقع ذکر مسکوکات سمرقند به این مسئله اشاره می‌کند و می‌گوید که نقود سمرقند عبارت است از درهمهای اسماعیلی (ظاهراً منسوب به اسماعیل بن احمد بن اسد سامانی) و درهمهای شکسته (المکسرة).... الخ.<sup>۱۳۱</sup> و از اینرو معلوم می‌شود که مسکوکات مزبور را در همان موقع سکه‌زدن دو نصف می‌کرده‌اند که در معاملات اسباب اشکال نگردد.

مال‌التجاره‌ای که در آن عهد از ایران به روسیه می‌رفته غالباً عبارت بوده است از پارچه‌های گرانبها و ابریشمین و زری و زینتهای مروارید و

سنگها و جواهرات قیمتی و اسلحه و غیره، ولی معلوم است علاوه بر اینها مال التجاره‌های دیگر هم کم و بیش از ایران به روسیه می‌رفته است و مال التجاره‌ای که از روسیه به ایران می‌آمده عموماً عبارت بوده است از خز و سنجاب و پوست روباه و غیره و همچنین کهربا که از محصولات مخصوصه سواحل جنوبی دریای بالتیک است و در پیش ایرانیان و اعراب خیلی مطلوب بود، ولی نمی‌دانستند که اصلاً از چه جنسی است و از کجا به دست می‌آید، چنانکه زکریابن محمد قزوینی (۶۰۰ - ۶۸۲) در «عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات»<sup>۱۳۲</sup> خود در ماده کهربا می‌نویسد که صمغ درخت گزدوی رومی است (۱). و همچنین معلوم می‌شود که از خاک روسیه غلام هم به ایران می‌آمده است چنانکه ابن حوقل در موقع صحبت از معادن و تجارت خوارزم می‌گوید: «..... و يقع علیهم اکثر رقیق الصقالیه والخزر و ماوالاها مع رقیق الاتراک و الاوبار من الفنک والسمور و الثعالب و الخز و غیر ذلک من اصناف الوبر»<sup>۱۳۳</sup> یعنی اکثر غلامهای صقالیه (اسلاوها) و خزر و آن حوالی و همچنین غلامان ترک بدانجا (خوارزم) وارد می‌شود و همچنین انواع پوستها از قبیل فنک و سمور و روباه و خز و انواع پوستهای دیگر. ابن خردادبه در «کتاب المسالک و الممالک» خود که در بین سنه ۲۳۰ و ۲۳۴ تألیف شده (صفحه ۱۵۴ - ۱۵۵) در تحت عنوان «جاده تجار روس» شرحی می‌نویسد که ترجمه آن از قرار ذیل است:

«آنها (روسها) جنسی از صقالیه هستند و پوستهای خز و روباه سیاه و شمشیر از اقصای خاک صقالیه به دریای روم حمل می‌کنند و در آنجا پادشاه روم از آنها خراج می‌گیرد و اگر از طرف رودخانه تنیس (دُن) که رودخانه صقالیه است بروند به خَمَلِیج که پایتخت خزر است می‌گذرند و پادشاه خزر از آنها خراج می‌گیرد و از آنجا به دریای جرجان (دریای خزر) می‌روند و بهر ساحلی که بخواهند پیاده می‌شوند و قَطْر این دریا پانصد فرسخ است و چه بسا که مال التجاره خود را از جرجان با شتر به بغداد می‌برند و خدایمی که از صقالیه در آنجا هستند مترجم آنها می‌شوند و ادعا دارند که مسیحی هستند و جزیه می‌دهند. و اما جاده آنها از راه خشکی: صادرات آنها از اندلس (اسپانی) یا از فرنج (فرانسه) خارج شده و از راه سوس الاقصی می‌رود به طَنْجِه و از آنجا به آفریقا و از آنجا به مصر و از آنجا به رمله و از آن پس به دمشق و از آنجا به کوفه و از کوفه به بغداد و به بصره و از آنجا به اهواز و پس از آن به فارس و از فارس به کرمان و از آنجا به سند و به هند و به چین. و گاهی هم از پشت روم از خاک صقالیه گذشته و می‌رود به خَمَلِیج که پایتخت خزر است و از آنجا در دریای جرجان (بحر خزر) و پس از آن به بلخ و ماوراءالنهر و از آنجا به بورت (وُزْت)

تَقْرُز و سپس به چین».

ابن‌الفرقیه هم راجع بتجارت «صقالیه» شرحی می‌نویسد که مطالب آن شبیه به مطالب فوق است جز آنکه می‌گوید که چه بسا می‌شود که تجار قوم مذکور پس از عبور از دریای خزر (البحرالخراسانی) در جرجان پیاده شده و تمام آنچه را که با خود دارند می‌فروشند و از آنجا تمام مالهای مذکور می‌رود به ری.<sup>۱۳۴</sup>

راجع به غلامهایی که از روسیه به ایران می‌آورده‌اند باید دانست که سید ظهیرالدین مرعشی در موقع ذکر طبقه دوم از ملوک باوند که به ملوک الجبال مشهور بوده‌اند و از سنه ۴۶۶ تا ۶۰۶ در طبرستان سلطنت داشته‌اند و شرح سلطنت شاه غازی اصفهید رستم بن علاءالدوله علی (۵۳۴ - ۵۵۸) و معاندت وی با برادر خود تاج‌الملوک مردآویج چنین می‌نویسد: «...تاج‌الملوک... به ولایت کبودجامه رفت تا از آنجا به خراسان رود. اصفهید نزد کبودجامه فرستاد که او را به قتل می‌باید آورد تا به خراسان نرود. کبودجامه فرستاد که حد من نیست که برادر تو را به قتل آرَم، اما بحسب الأشاره مقید گردانم تا آنچه شما صلاح دانید همچنان کنید و کبودجامه مردآویج را مقید ساخت. اصفهید غلامی روسی داشت بفرستاد تا سر تاج‌الملوک را برداشت و نزد اصفهید آورد»؛<sup>۱۳۵</sup> و این غلام روسی هم ظاهراً باید از همین نوع غلامانی باشد که از روسیه به ایران می‌آمده چنانکه در فوق گذشت و هم ممکن است از بازماندگان اعقاب روسهائی باشد که در موقع خروج دوم روسها (در سنه ۲۹۸) اسیر شده بودند.<sup>۱۳۶</sup>

### پنجمین هجوم روسها به خاک ایران

(در سنه ۵۷۰ یا ۵۷۱)

پس از هجوم چهارم (۳۳۲ - ۳۳۴) که شرح آن در فوق گذشت قریب دو قرن و نیم (۲۳۶ سال) دیگر ظاهراً روسها اقدام به تاخت و تاز و خروجی در دریای خزر و سواحل جنوبی آن نمودند و یا اگر هم نموده‌اند تا امروز خبر و سندی از آن در جایی به دست نیامده است، ولی قوم مذکور در تابستان سنه ۳۵۴ یعنی بیست سال پس از هجوم به برده در تحت فرماندهی سُوْیَاتُوْسْلَف<sup>۱۳۷</sup> (۳۵۳ - ۳۶۳) پسر ایگور سابق‌الذکر و